

برابر نهاد
شاهنامه فردوسی
&
غزالی سیرتعالی

تالیف
عباس پریش دوی



تهران ۱۳۹۰

سرشناسه	: پریش روی، عباس
عنوان قراردادی	: شاهنامه. شرح
عنوان و نام پدیدآور	: غررالسیر. شرح
فروست	: برابر نهاد شاهنامه فردوسی و غررالسیر ثعالبی / تألیف عباس پریش روی.
مشخصات نشر	: مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار یزدی: ۱۳۸.
مشخصات ظاهری	: گنجینه قلمرو زبان فارسی و ادبیات دری: ۳۸.
شابک	: تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۹.
وضعیت فهرست نویسی	: بیست و چهار + ۷۲۸ ص: ۲۹×۲۲ س.م.
یادداشت	: 978-600-5942-13-2
یادداشت	: وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع	: کتابنامه ص ۷۲۷-۷۲۸.
موضوع	: نمایه.
موضوع	: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ق. شاهنامه - نقد و تفسیر.
شناسه افزوده	: ثعالبی المرغنی، حسین بن محمد، - ۴۲۱ق. غررالسیر - نقد و تفسیر.
شناسه افزوده	: ایران. شاهان و فرمانروایان.
شناسه افزوده	: خالقی مطلق، جلال، ۱۳۱۶ - ، مقدمه نویسی.
شناسه افزوده	: فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹ - ۴۱۶ق. شاهنامه. شرح.
شناسه افزوده	: ثعالبی المرغنی، حسین بن محمد، - ۴۲۱ق. غررالسیر، شرح.
رده بندی کنگره	: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
رده بندی دیویی	: ۱۳۸۹ ب ۴ پ ۴ / PIR ۴۴۹۵
شماره کتابخانه ملی	: ۸ تا ۱/۶۲
	: ۲۲۱۹۹۴۱



ناشر	: انتشارات دکتر محمود افشار یزدی
نام کتاب	: برابر نهاد شاهنامه فردوسی و غررالسیر ثعالبی
تألیف	: عباس پریش روی
شمارگان	: ۵۰۰ جلد
شماره انتشار	: ۱۳۸
شماره گنجینه قلمرو زبان فارسی و ادبیات دری: ۳۸	
پردازندگان نشان موقوفه	: طراح مرتضی معین، خط از محمد احصائی
آماده سازی فنی	: انتشارات ثریا
نوبت چاپ	: اول
سال چاپ	: ۱۳۹۰
چاپ	: چاپخانه ترانه
صحافی	: مهرآئین
بها	: ۳۰۰۰۰ تومان

شابک 978-600-5942-13-2 ۹۷۸-۶۰۰-۵۹۴۲-۱۳-۲



مجموعه مقالات ادبی و تاریخی

موقوفات دکتر محمود افشار زدی

شماره ۱۳۸

هیأت گزینش کتاب و جوایز*

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی

دکتر ژاله آموزگار - کاوه بیات - دکتر جلال خالقی مطلق

دکتر محمود امیدسالار - دکتر حسن انوری - ایرج افشار

* درگذشتگان

دکتر یحیی مهدوی - دکتر جواد شیخ الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر سید جعفر شهیدی

شورای تولیت

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش) - وزیر
بهداری (وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی) - رئیس دانشگاه تهران، یا معاونان اول
هریک از این پنج مقام (طبق ماده ۲ و ققنامه)

* متولیان منصوص و منسوب

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس شورا) - دکتر علی محمد میر (جانشین: دکتر حسین
نژادگیتی) - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (جانشین: دکتر محمد اسلامی) - مهربانو دکتر
افشار (دبیر شورا - جانشین: پروین صالح) - آرش افشار (جانشین ایرج افشار) - ساسان دکتر
افشار (بازرس)

هیأت مدیره (منتخب شورای تولیت)

دکتر سید مصطفی محقق داماد رئیس هیأت مدیره (از شورای تولیت)
ابراهیم ابراهیمی نایب رئیس هیأت مدیره (از شورای تولیت)، معاون قضائی
دیوان عالی کشور
محمد حسین حاتمی مدیر عامل
صمد محمودی بافتوت خزانه دار، حسابدار

*

مسئول انتشارات کریم اصفهانیان

* درگذشتگان

اللهم صلح - حبیب الله آموزگار - دکتر محمدعلی هدایتی - دکتر مهدی آذر - دکتر یحیی مهدوی -
مهندس نادر افشار - دکتر جواد شیخ الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - ایرج افشار.
ریاست هیئت مدیره: دکتر سید جعفر شهیدی (از سال ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳).

اعضای پیشین

دکتر جمشید آموزگار - دکتر منوچهر مرتضوی - بهروز افشار یزدی.

بنام پروردگار یادداشت واقف

اول : طبق ماده ۲۳ و قفنامه اول مورخ یازدهم ۱۳۳۲ هـ. ش. (... درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین بکلیت به مجله آینده در صورت احتیاج و اتیان دادن جوایز به نویسندگان بشیر و دستور این قفنامه گردد.)

دوم : هدف اساسی این بنیاد ملی طبق ماده ۲۵ و قفنامه (... تعلیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران میباشد. بنابراین کتب که با توجه به این موقوفات منتشر شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب علمی و فلسفی عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.)

سوم : طبق ماده ۲۶ (مقداری از کتب رسالات چاپ شده با توجه به این موقوفات باید بطور هدیه و بنام این موقوفات به موسسات فرهنگی، کتابخانه و مراکز علمی عمومی ایران خارج و بعضی از دانشمندان ایران و تشریفاتی خارج فرستاده شود...)

چهارم : چون نظر بازگانی در انتشارات این موقوفات نیست تا حدی که نام این بنیاد مجاز است طبق ماده ۲۷ و قفنامه هیچ کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی را از اذاریهای تمام شده و افزایش صدی دو مائیت قیمت گذاری شود... این افزایش ۲۵ درصد بواسطه حداقل حق الزحمه فروشندهگان و هزینه ایست که برای پست غیر تحمل میشود از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیریه که ابد اجنبیه تجارتی ندارد با مایاری و تشریفاتی بنایند.

پنجم : براساس موافقت نامه دوم (مورخ ۱۳۵۲، ۲، ۱۲) که میان واقف و دانشگاه طهران به امضاء رسید، قسمتهای متنی از رقبات مانند جایگاه سازمان نخست نامه و محل مؤسسه باستان شناسی، بطور رایگان به دانشگاه طهران اهداء شد و رقبات گیریه هم با درآمد آنها طبق ماده دوم برای اجرای مفاد و قفنامه که از جود تجارت از دادن جوایز ادبی و

فکر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) میباشد در اختیار دانشگاه تهران قرار گیرد و وصول نموده و بنام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

ششم : چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده مقرر شد است که از طرف ریاست دانشگاه لیغزاتسویان این موقوفات که از طرف اهف بصورت کتبه انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی او امده و از نشر کتاب انتخاب شود، (ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای است است) از طرف اهف نیز بصورت کتبه نامبرده معین شده بجهت سرپرست انتخاب برقرار نموده اند.

هفتم : چون محازند دین بطور بواسطه کبر سن (۸۶ سال شمس) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کار بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره بفرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. درین چند سال اخیر بهم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات بطبع رسید و با کوشش سرپرستی می بود است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند میتوانند با و مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با اهداف این بنیاد یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تحیل و حدت ملی و ایران که وطن مشترک زبان می و ملی همه ایرانیان است، میباشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است

دکتر محمود افشار یزدی

آذرماه ۱۳۵۸ ه. ش.

محمد سلطانی

تنگنه سوم

کسی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع میشود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف قنصار باشد اگر به نیت یا
مجموعه مانیکه بقلم واقف فشرده یا می شود صد در صد این مطابقت اندازد و بسبب این است که واقف قصد چاپ آنرا
با مال خود داشت ولی زمانیکه دارایی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود
را هم که دارای همین جنبه است به عهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تالیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید کتب نفیس و نثری را که ششکان آیدگان
با بودجه آن چاپ نماید بلکه هدف غایی واقف آنکه ترویج زبان ری و تکمیل وحدت فنی ایران است و بر داشته گشتی که بولی
از ناچیزگرای و جدایی طلبی و حکایت از درواغ زبانهای خارجی به قصد تضعیف زبان ری و دیگر جنبه های تفرقه آمیز و رذیله
ساستهای فتنه انگیز داشته باشد باید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

تنگنه دیگر آنکه چون شاید برای چاپ کتب و نشر کتب فارسی که دایره مانند میانی آنسکله می باشد و تاریخ کامل
ایران که ادق و یاد آورنده بیشتر دارد و آرد ما بهیانه بنیاد و کفاف خرج انتشار آنرا نداده میتوان با انداختن با یکی این موقوفات چاپ
نمود بشرط آنکه اجازه واقف در زمان حیات موافقت شورای عالیست معارضات با هر کس و شکایاتی قانوناً قائم تعارض
در تنگنه دوم یاد داشت واقف فشرده در جلد سوم افغان نامه بخاکشتم که کتب رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ
میشود باید منزه باشد از تحریکات سیاسی مخصوصاً آنکه نباشد با غرض سیاسی خارجی در تعارض و پوشش تاریخی ادبی ایران
شناسی... و در پایان آن تنگنه افزودیم بهیم داشتیم که مبادا چنین رسالاتی سالها بعد از زمان خود بسته و گذاشته و بسیار این
بنیاد چاپ شود پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده شود... عهده نمایان این یاد آور بهیاد موقوفات خود
است نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک و مشغول خاص خود را دارد و مادامی که در کار آنها نداریم.

تأملاتی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من ابرج افشار که به روز نویسنده کی کاملاً آگاه و بیاد سرپرست نشسته
این بنیاد است و برمی برای نگرانی نخواهد بود بعد از ما هم امید است که این دستور ادا شده و ان شاء الله... اردیبهشت ۱۳۹۱

تکله و تبصره

یادداشت اکتف چند روز پیش از درگذشت آقا آذر، ۱۳۰۲، برای اطلاع درینگاه

کتاب نظم و نثری از گذشته‌نگاران یا آیندگان که با سر باید و در آمد این بنیاد چاپ و توزیع می‌شود باید منطبق با بقیه اکتف باشد و نقصانده باشد. و مروج زبان دری و قطره این بنیاد محکم و حدت ملی و تعاضد کشور ایران باشد و بوی از ناحیه کربلی و جدایی طلبی ندهد. و حمایت ترویج از لهجه‌های محلی و زبانهای خارجی به قصد تضعیف بنیاد فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتابها در مساللات باید منزه باشد از دشمنی و تفرقه آمیز و سیاستهای فتنه انگیز به بطور مرموز و به طنی مخصوصا نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی و در لغات پرتو و هوش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران شناسی.

کتاب تاریخی ادبی، عالمانه خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه می‌شود اگر دارای هر دو جنبه از سود زبان باشد، باید قسمت سودمند که ترجمه می‌شود قسمت بانی بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و مقابلت عالمانه با آن باشد و جابلانده زیر گفته منطقی مکن است محسوس باشد. سیاستها و هر چه گری این بنیاد انتشارات نمی‌داید و هر حال از دروغ و تافه پرهیز کند. به گفته نظامی کنبوی:
چو شویان هستی اوج کز کلا دروغی استباید خراج کرد

برای چاپ انتشار کتاب در مساللات نه تنها هزینه و حق الامور نیز با هم بلکه به سبب اجمیت فوق العاده سودمند بودن کتاب جایزه نیز می‌پردازیم. این بنیاد در چاپ انتشار کتابهای خود بطور مسلم ضرر ادبی دارد و زیرا اکثر از ارزش تمام شدن. از کاغذ و چاپ و غیره. از راه فروش آید و دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معالجه مردم ملاحظه الدین باشد که تخم مرغ می‌خورد و ادبی و شایعی، بی قیمت و رنگ می‌کرد و می‌فروخت بک شایعی احمقیده ما بر اینست که اگر در این ضرر ادبی و مالی می‌کنیم سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تعاضد ملی ایران است و ارجح می‌بینیم. این زبان به حساب مصارف و هفت در راه. آید و آل. و هدف ملی خود محسوب می‌اریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به بنکته منتشر شده در ابتدا ای کتابهای این بنیاد که اضافات و تفاوتهایی که با هم

دارد توجه فرمائید.

دکتر محسن افشار

آذر، ۱۳۰۲

مقررات مربوط به جایزه های ادبی و تاریخی

ماده ۳۴ و قضاغه اول

چنانچه درآمد موقوفات به مقدار قابل افزایش باید واقف یا شورای تولیت می تواند علاوه بر تالیف و ترجمه و چاپ کتب مبلغی از آن را تخصیص به جوایز برای تشویق دانشمندان، دانش پژوهان، نویسندگان و شاعران بدهند، بالاخص برای بهترین نویسندگان و شاعران در مجله آینده، بنابراین باید شعرا و نویسندگان را به سرودن اشعار و تصنیف قطعات نظم و شروطنی و ملی و اجتماعی، طرح اقتراحات و مسابقتها و دادن جوایز از درآمد موقوفات تشویق و ترغیب نمود، تخصیص این امور در زمان حیات ما واقف است که با مشورت دوستان مطلع خود انجام می دهد پس با بنیت شش نفره است که دو سوم از متولیان و یک سوم از بنیت میره شرکت مطبوعاتی آینده یا هر کس را که آنها و اینها به جای شان معین کنند، مرکب خواهد بود.

ماده ۵ و قضاغه پنجم

بسیب انحلال شرکت مطبوعاتی آینده آنچه در مورد تخصیص امور مربوط بدان جوایز طبق ماده ۳۴ و قضاغه اول موضح دیا ۳۲۷ به عهده آن شرکت محول بوده از میان رفته و انجام آن امور همگی به عهده واقف و پس شورای تولیت است که می تواند از اهل بصیرت یاری بخوانند.

یادداشت واقف

جوایز جوایزی که در این موقوفات تعیین شده نیز مانند سایر امور آن پیرامون هدف آن است، بکلی به وسيله زبان فارسی یعنی کتب و رسالات و مقالات و اشعار که پیرامون این هدف نوشته شود، خواه به زبان فارسی، خواه به زبانهای دیگر خواه به وسيله ایرانیان یا ملل دیگر خواه در خود ایران، خواه در خارج می تواند نامزد دریافت جایزه گردد و برای این کار آیین نامه ای باید تهیه شود، اجمالاً اصول آن را یادداشت می کنم.

کراس ۷۸/۸/۴ [۱۹]

جایزه های داده شده و تاریخ اعطای آنها

۱۳۶۸	۱	دکتر نذیر احمد	دانشمند هندی، استاد بازنشسته دانشگاه علیکو (هندوستان)
۱۳۶۹	۲	دکتر غلام حسین یوسفی	دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه فردوسی (مشهد)
۱۳۶۹	۳	دکتر امین عبد الحمید بدوی	دانشمند مصری متخصص ادبیات فارسی، استاد دانشگاه میمنش (قاهره)
۱۳۷۰	۴	دکتر سید محمد دبیر ساقی	دانشمند ایرانی، از موسسه لغت نامه دهخدا
۱۳۷۰	۵	دکتر نور الدین احمد	دانشمند پاکستانی، استاد بازنشسته دانشگاه پنجاب (لاهور)
۱۳۷۵	۶	جان جون نین	دانشمند چینی، استاد و رئیس بخش فارسی دانشگاه پکن (چین)
۱۳۷۷	۷	دکتر کمال الدین منی	دانشمند آذربایجانی، استاد و متخصص ادبیات فارسی (دوشنبه، تاجیکستان)
۱۳۷۹	۸	دکتر منوچهر ستوده	دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه تهران
۱۳۸۲	۹	دکتر عبدالحسین زریں کوب	دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه تهران
۱۳۸۰	۱۰	کلنفورد ادموند باسورث	دانشمند انگلیسی، استاد بازنشسته دانشگاه پنجهر بنو آکادمی بریتانیا (انگلستان)
۱۳۸۲	۱۱	فریدون شیرینی	مختصر اچمی نامور ایرانی
۱۳۸۲	۱۲	تسونه نو کورو یاماگی	دانشمند ژاپنی، استاد ممتاز دانشگاه مطالعات خارجی توکیو (ژاپن)
۱۳۸۳	۱۳	پرفسور ریچارد فرای	دانشمند آمریکایی، استاد پیشین ایرانشناسی دانشگاه هاروارد (آمریکا)
۱۳۸۵	۱۴	فانس دو بروین	دانشمند هلندی، استاد پیشین زبان فارسی دانشگاه لیسن (هلند)
۱۳۸۶	۱۵	نجیب بیل هروی	دانشمند افغانستانی، پژوهشگر و مصنف متون عرفانی
۱۳۸۶	۱۶	شارل بائری دو فوشکور	دانشمند فرانسوی، استاد پیشین دانشگاه پاریس (فرانس)
۱۳۸۷	۱۷	دکتر عبد الرزاق قریب	دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه تهران
۱۳۸۹	۱۸	دکتر تربت گ. فراگنز	دانشمند اطریشی، استاد دانشگاه های آلمان و اطریش

پیش‌سخن

دکتر جلال خالقی مطلق

کتابی که خوانندگان در دست دارند، در شمار اندک پژوهشهای علمی است که در این سالهای اخیر به زبان فارسی درباره شاهنامه فردوسی تألیف شده‌اند.

در بخش نخستین کتاب، پژوهنده با هزینه کردن دقت و وقت بسیار سراسر شاهنامه را به غرالسیر ثعالبی و در مواردی به تاریخ‌الریسل طبری و ترجمه بنداری مقایسه کرده و همخوانی‌ها و ناهمخوانی‌های آنها را نشان داده است.

در بخش دوم برگرفته‌های ثعالبی را از آثار مؤلفانی چون طبری، مقدّسی، ابن خردادبه و حمزه اصفهانی نمایانده است و سپس در پایان این بخش با ذکر مثالهایی نشان داده است که در پیرایش متن شاهنامه می‌توان از غرالسیر ثعالبی نیز بهره گرفت.

در اینجا، به شمارش نگارنده این سطور، پژوهنده جمعاً ۸۷ مورد را مثال زده و آنها را با متن چاپ مسکو و متن پیرایش نگارنده سنجیده است. به گمان او از این ۸۷ مورد در ۴۰ مورد درستی با متن پیرایش نگارنده، در ۶ مورد درستی با متن چاپ مسکو، در ۱۳ مورد متن هردو پیرایش نادرست و در ۲۸ مورد درستی یا نادرستی هردو متن قابل اثبات نیست.

اما این نتیجه‌گیری مؤلف از پژوهش علمی و ارزنده خود که یکی از مآخذ ثعالبی در تألیف غرالسیر، شاهنامه فردوسی بوده و نه شاهنامه ابومنصوری، به گمان نگارنده این سطور پایه‌ای استوار ندارد و گویا این نظر پژوهنده برخاسته از این سوءتفاهم است که زوتنبرگ و نولدکه با اشاره به امانتداری فردوسی، به قصد خواسته‌اند تا از استقلال شاعری فردوسی بکاهند و کار او را تا حدّیک ترجمه پائین آورند، و پس از آنها نیز برخی از شاهنامه‌پژوهان ایرانی فریب آنها را خورده و با ریسمان آنها به چاد رفته‌اند. این نظر که صرفاً ناشی از احساسات میهن‌دوستی پژوهنده و ارادت او به شاعر ملی ما و دلبستگی قابل ستایش او به شاهنامه است، با واقعیت سازگار نیست. زیرا هنگامی که ما از امانتداری فردوسی سخن می‌گوییم، بدین معنی است که

شاعر نه تنها بر اساس یک مأخذ مدون کار کرده است - نظری که خوشبختانه پژوهنده ارجمند این کتاب نیز بدان خستواست - بلکه او، چه به عنوان یک حماسه سرای واقعی (در بخش نخستین شاهنامه) و چه به عنوان یک مورخ ملی (در بخش دوم شاهنامه)، گزارشهای مأخذ خود را که به نوبه خود از چند مأخذ مدون گرفته شده بودند، از قلم نینداخته و گزارشی از خود بر آنها نیفزوده است، ولی در عین حال بر مطالب مأخذ خود شرح و توصیف‌هایی افزوده و آن را به زبانی شیوا پرورانده و کلام پراکنده مأخذ را به سخنی پیوسته پیراسته و آراسته است.

نولده که نیز در عین تأکید به امانتداری فردوسی به استقلال شاعری او بارها اشاره کرده است. او می‌نویسد: «اکنون ما بهتر از سابق [یعنی پس از مقایسه شاهنامه با غررالسیر] می‌توانیم تشخیص دهیم که فردوسی چگونه مطالب مأخذ خود را مفصل‌تر بیان کرده و شاعرانه تنظیم کرده است. مثلاً رجوع شود به افسانه زیبای زال و رودابه که نسبتاً قسمت مهمی از کتاب ثعالبی را فرا گرفته، اما در شاهنامه باز مفصل‌تر شرح داده شده، بدون اینکه در کلیات هم اختلافی موجود باشد. همچنین فرار شهزاده گشتاسپ به مملکت روم و عروسی او با کتایون دختر قیصر را از نویسندگان عربی زبان فقط ثعالبی آورده است، او در این قصه بعضی نکات افسانه آمیز را حذف می‌کند، در صورتی که فردوسی بنا بر تمام قرائن بعضی مطالب دیگر به میل خود اضافه می‌کند و تمام آن را به یک طرز مهیجی آرایش می‌دهد.» (حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، ص ۸۴ - ۸۵).

باز در جایی دیگر از تألیف خود می‌نویسد: «یکبار دیگر تأکیداً تکرار می‌کنم، هرچه هم که فردوسی مطابق مأخذ موجودی کار کرده باشد، باز استقلال شاعرانه خود را به طور کامل حفظ کرده و مخصوصاً اکنون که ما می‌توانیم منظومه او را با کتاب ثعالبی بسنجیم، این حقیقت کاملاً بر ما آشکار می‌گردد.» (همان، ص ۸۷ - ۸۸). بی تردید در تألیف نولده که برخی مطالب نادرست هست که علت اصلی آن آغاز کار شاهنامه پژوهی و طبعاً ناهموار بودن راه بود. همچنین نمی‌توان از یک مؤلف غربی انتظار داشت که شاهنامه فردوسی را بر ایلباد هومر برتری دهد و اگر ندهد حتماً غرض ورزی کرده است. بلکه در اینجا دو سلیقه ادبی متفاوت نیز نقش خود را دارند. گذشته از این، به همان گونه که شاهنامه ستون فرهنگ و ملیت ما ایرانیان است، منظومه های هومر نیز نقطه آغاز فرهنگ و ملیت یونانی است و کشورهای دیگر غربی نیز خود را درست یا نادرست بدین حلقه آویخته اند.

آنچه مهم است، این است که کتاب حماسه ملی ایران تألیف نولده که با وجود برخی نادرستی‌ها، هنوز پس از صد و اندی سال که از تألیف آن می‌گذرد، در رأس پژوهشهای شاهنامه شناسی نشسته است و برخلاف نظر پژوهنده ارجمند کتاب حاضر، در سراسر آن،

کتاب سخن از تمجید و تحسین اثر بزرگ فردوسی است، برای مثال: «کتابی را که دقیقی به پایان نبرد، یک نفر دیگر شروع کرد. این مرد بزرگوار ابوالقاسم نام و فردوسی تخلص، در اثر تکمیل این کتاب مشهورترین شاعران ایران گردیده و در تاریخ ادبیات دنیا اسم بزرگی از خود باقی گذاشته است» (همان‌جا، ص ۵۲).

یا دربارهٔ ایران‌دوستی شاعر ما می‌نویسد: «فردوسی از دل و جان علاقمند به روایات قدیمی ملی ایران بود. عشق و علاقه او نسبت به شاهان و پهلوانان ایران از هر یک بیتی که به نام آنها می‌سراید، آشکار می‌شود.» (همان‌جا، ص ۷۴). و باز می‌نویسد: «وطن‌پرستی یعنی ایران‌پرستی شاعر ما یک نوع ایران‌پرستی معنوی محض بود. وطن‌پرستی او عبارت از شوق مفرط برای ملتی بود که وحدت و بزرگواری آن از مدتها پیش ازین رفته بود ... البته تمام روایات راجع به تاریخ گذشته ایران و مخصوصاً کتاب نثری که شاهنامه از روی آن به نظم درآورده شد، آمیخته به یک چنین احساساتی بود، اما فردوسی این احساسات را به زیباترین و جاندارترین طرز مجسم کرد.» (همان‌جا، ص ۸۱-۸۲). و یا دآوری او دربارهٔ برخی از بخش‌های شاهنامه، مثلاً دربارهٔ داستان رستم و اسفندیار چنین است: «در هر حال برخورد این دو پهلوان یکی از عمیق‌ترین کشمکش‌های روحی منظومه و یکی از عمیق‌ترین کشمکش‌های روحی کلیه حماسه‌های ملی دنیا به‌شمار می‌رود.» (همان‌جا، ص ۱۱۵).

نولدکه درست یا نادرست معتقد است که در داستان نامبرده اگر شاعر رستم را سزاوار آتش دوزخ می‌کرد، بر عظمت داستان افزوده بود و سپس در علت اینکه شاعر دست بدین کار نزده است، می‌نویسد: «اما لطافت خوی انسانی و احساسات رفیق فردوسی بیش از آن بوده است که تا این اندازه سنگدل باشد.» (همان‌جا، ص ۱۱۵). و یا «شروع جنگها در شاهنامه بسیار مهیج است. مخصوصاً بیان جنگ یازده رخ مابین یازده تن پهلوان ایرانی و تورانی یکی از شاهکارهای ادبی به‌شمار می‌رود. او طوری آنها را متنوع شرح می‌دهد که آدم همه آنها را با تپش دل می‌خواند.» (همان‌جا، ص ۱۱۶).

گمان نمی‌رود چنین جملاتی که نقل شد از خامهٔ کسی تراوش کرده باشد که قصد کوچک کردن فردوسی و اثر او را داشته باشد.

نگارنده با نظر پژوهنده دربارهٔ شهرت سریع شاهنامه کاملاً موافق است. شاهنامه در همان زمان سرایش خود در محیط طوس شهرت داشت و به گفتهٔ خود شاعر از آن رونوشت برمی‌داشتند و پس از پایان سرایش آن در همان سدهٔ پنجم هجری به سرعت در سراسر ایران شهرت یافت و از سدهٔ ششم شهرت آن از مرزهای ایران نیز درگذشت و از جمله در کشورهای

عربی زبان شناخته بود و در همان سده ششم به زبان گرجی و عربی، و در آغاز سده هفتم یک بار دیگر به زبان عربی ترجمه شد. (در این باره بنگرید به مقاله «شاهنامه» در دانشنامه زبان و ادب فارسی).

ولی باید توجه داشت که از یک سو، زمان بسیار کوتاهی که میان پایان سرایش شاهنامه و آغاز تألیف غررالسیر قرار دارد، و از سوی دیگر، شهرت شاهنامه ابومنصوری در این زمان، این احتمال را بسیار ناچیز می‌کند که ثعالبی شاهنامه ابومنصوری را که به نثر تألیف شده بود و مأخذ آسان‌تر و مناسب‌تری برای کار او بود، بگذارد و شاهنامه فردوسی را مأخذ کار خود قرار دهد. گذشته از این، همخوانی‌های میان غررالسیر با شاهنامه فردوسی برای اثبات اینکه ثعالبی از فردوسی اخذ کرده است، تنها به دلیل این پیش‌فرض که آنچه فردوسی گفته نمی‌تواند بدین‌گونه در شاهنامه ابومنصوری آمده باشد، و گرنه استقلال شاعری فردوسی را منکر شده‌ایم، کافی نیست، بلکه برای اثبات چنین نظری باید مستندهای دیگری نیز داشت که نداریم.

در مقابل ناهمخوانی‌های میان غررالسیر با شاهنامه، بویژه در صورت نام اشخاص، عکس نظر یاد شده را ثابت می‌کند. برای مثال، فردوسی فریگیس (مادر فریدون)، آزاده (کنیزک بهرام گور)، زروان (شخصی در پادشاهی انوشیروان) و زادفرخ (شخصی در پادشاهی شیرویه) نوشته است، درحالی که این نامها در غررالسیر به ترتیب به گونه کیس‌فری، آزاده‌وار، ازرونداد و زادن فرخ آمده است. پژوهنده ما با تردید حدس زده است که ثعالبی باید این نامها را از «کتابهای دیگر» گرفته باشد، ولی محتمل‌تر این است که او صورت کامل این نامها را از شاهنامه ابومنصوری گرفته است، درحالی که فردوسی دوتای آنها را که در وزن شعر او نمی‌خورند به گونه فریگیس و زادفرخ درآورده و دوتای دیگر را به گونه آزاده و زروان کوتاه‌تر و برای وزن آسان‌تر کرده است (در باره این نامها بنگرید به یادداشت‌های شاهنامه). دلیل دیگری که نظر پژوهنده ما را ردّ می‌کند، مقایسه میان مطالب شاهنامه و غررالسیر با آثاری چون اخبار الطوال و نهاية الأرب و تاریخ بلعمی و حتی تاریخ الرسل در بخش‌هایی از شاهنامه است که نگارنده مثالهای فراوان آن را در یادداشت شاهنامه آورده است که نشان می‌دهند با وجود آن که این آثار با یک میانجی به نگارشهای مختلف خداینماه باز می‌گردند، ولی باز در نکات بسیاری همخوانی دارند. در زیر برای مثال روایتی از شاهنامه را با تاریخ بلعمی می‌سنجیم.

در تاریخ بلعمی در سرگذشت بهرام چوبین آمده است: «گفتا روزی بهرام به شکار بیرون آمد و هرمز خراد برزین و بزرگ‌دبیر و جماعتی از یاران با وی بودند. بهرام از پس گور خری بتاخت و آن گور خر به مرغزاری اندر شد بزرگ. یاران از پس وی اندر شدند. چون مرغزار سپری شد، یکی وادی پدید آمد، بدو اندر بوستان‌های بسیار و آبهای روان و کوشکها، و از دور

یکی کوشک بزرگ پدیدار آمد. بهرام بتاخت و بدان کوشک شد با یاران و فرود آمدند یارانش. و بهرام اندر رفت و ایشان را گفت: «شما یک زمان بر در باشید تا من اندر شوم.» و اسب خویش ایشان را داد و ایشان بر در آن کوشک بنشستند، و بهرام به کوشک اندر شد. زمانی بود، غلامی از آن کوشک بیرون آمد و اسبان ایشان بستند و علف دادشان، و باز بیرون آمد و طعام آوردشان. چون طعام بخوردند، شراب آوردند و شراب بخوردند. زمانی دیر برآمد و بهرام بیرون نیامد. مردانشاه به کوشک اندر شد. بهرام را دید با کنیزی نشسته که هرگز تا مردانشاه بود از آن نیکوتر ندیده بود، نه آزاده و نه بنده، و با وی حدیث همی کرد. بهرام او را گفت: «بنشین تا من بیرون آیم.» مردانشاه به جای باز آمد و بنشست. زمانی بود. بهرام بیرون آمد و آن کنیزک با وی تا در کوشک، تا همه یاران وی را بدیدند. و بهرام برنشست و آن کنیزک به کوشک اندر شد.» (بلعمی، تاریخ طبری، به کوشش محمّد روشن، ج ۲، تهران ۱۳۷۴، ص ۷۷۶). این روایت در شاهنامه (دفتر مفتاح، ص ۵۸۴-۵۸۷) چنین آمده است:

چنین تا دو هفته برین برگزشت	سپهبد از ایوان بیامد به دشت
یکی بیشه پیش آمدش پردرخت	سزاوار میخواره نیک‌بخت
یکی گور دید اندر آن مرغزار	کزان خوبتر کس نبیند نگار
پس اندر همی‌راند بهرام نرم	بر او بارگی را نکرد ایچ گرم
بدان بیشه‌بر جای نخچیرگاه	به پیش اندرآمد یکی تنگ‌راه
ز تنگی چو گور زیان برگزشت	بیابان پدید آمد و راغ و دشت
گرازنده بهرام و تازنده گور	ز گرمای آن دشت تفسیده هور
از آن دشت بهرام چون بنگرید	یکی کاخ پرمایه آمد پدید
بدان کاخ بهرام بنهاد روی	همان گور پیش اندرون رادجوی
همی‌راند تا پیش آن کاخ اسب	پس پشت او بود ایزدگشسپ
عنان تگاور بدو داد و گفت	که «با تو همیشه خرد باد جفت!»
پیاده ز دهلیز کاخ اندرون	همی‌رفت بهرام بی‌ره‌نمون
زمانی به در بود ایزدگشسپ	گرفته به دست آن گرانمایه‌اسب
یلان‌سینه آمد پس او دوان	بر اسب تگاور بسته میان
بدو گفت ایزدگشسپ دبیر:	«به کاخ اندرون ران تو ای نژدشیر
بین تا کجا رفت سالار ما	سپهبدل و دست‌بردار ما»
یلان‌سینه در کاخ بنهاد روی	دلی پر ز اندیشه، سالارجوی

کزان سان به ایران ندید و شنید
 ز دیده سر چرخ او ناپدید
 نشانده به هر پایه‌ی بر گهر
 همه پیکرش گوهر و زر بوم
 به بالای سرو و به رخ چون بهار
 نشسته بر او پهلوان سپاه
 بتان پری روی بیدار بخت
 پرستنده‌یی را که «ای خوب جفت:
 که ایدر ترا آمدن نیست روی!
 وی اکنون بیاید، همی‌رو تو پیش!
 دلش را به برگشتن آرام ده!»
 از ایوان برافگند نزد سپاه،
 پراگنده زین‌ها همه بشمرند
 به فرمان آن تازه‌رخ میزبان
 به باغ، از پی واژ و برسم به دست
 خورش ساختند از گمانی فزون
 بردند پویان به جای نشان
 که «با تاج تو مشتری باد جفت!»
 «همیشه شکیبادل و رای‌زن!»
 تو گفتی همی‌بارد از چشم خون ...

یکی کاخ و ایوان فرخنده دید
 به یک دست ایوان یکی طاق دید
 نهاده به طاق‌اندرون تخت زر
 بر آن تخت فرشی ز دیبای روم
 نشسته بر او بر زنی تاجدار
 بر تخت زرین یکی زیرگاه
 فراوان پرستنده بر گرد تخت
 چن آن زن یلان‌سینه را دید، گفت
 برو تیز و آن شیردل را بگوی
 همی‌باش نزدیک یاران خویش
 بدینسان پیامش ز بهرام ده
 هم آنکه پرستندگان را به راه
 که تا اسب گردان به آخر برند
 در باغ بگشاد پالیزبان
 بیامد یکی مرد مهتر پرست
 نهادند خوان گرد باغ اندرون
 چو نان خورده شد، اسب گردنکشان
 از آن زن چو برگشت بهرام، گفت
 بدو گفت: «پیروزگر باش!» زن
 چو بهرام از آن گلشن آمد برون

در اینکه بلعمی از شاهنامه فردوسی نگرفته است، نیازی به توضیح ندارد. همچنین می‌دانیم که تاریخ بلعمی اساس شاهنامه فردوسی نبوده است (ولی قرائنی هست که شاید بلعمی چشمی هم به شاهنامه ابومنصوری داشته بوده است). با این حال وقتی در روایت بالا متن شاهنامه را با متن تاریخ بلعمی مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم گزارش فردوسی در کلیات با روایت بلعمی همخوانی دارد، جز اینکه سخن فردوسی منظوم و پرورده و گسترش یافته است. به گمان نگارنده، این روایت در شاهنامه ابومنصوری مفصل‌تر از تاریخ بلعمی و در برخی جزئیات به شاهنامه فردوسی نزدیک‌تر بوده است. این نظر در کل کتاب شاهنامه ابومنصوری نیز صادق است. به همین ترتیب اگر آثاری چون

اخبار الطوال و نهایة الارب را با شاهنامه فردوسی مقایسه کنیم، موارد بسیاری را خواهیم یافت که حتی تا جزئیات همخوانی دارند. اکنون وقتی میان شاهنامه فردوسی و آثار نامبرده که مأخذ شاهنامه نیستند، بلکه همه با یک میانجی به متن خداینامه‌ها برمی گردند، یک چنین همخوانی‌هایی هست، دیگر هیچ دلیلی نداریم که علت همخوانی غررالسیر ثعالبی را با شاهنامه فردوسی، وجود یک مأخذ مشترک ندانیم، بویژه اینکه، همان‌گونه که یاد شد، کوتاهی زمان میان پایان سرایش شاهنامه و آغاز کار ثعالبی، شهرت شاهنامه ابومنصوری در آن زمان، مناسب‌تر بودن این کتاب برای کار ثعالبی و اختلاف میان برخی نامها میان غررالسیر و شاهنامه، همه و همه این نظر را تأیید می‌کنند. با اینهمه، با وجود اینکه بررسی موجود درست عکس نتیجه‌گیری نؤلف آن را ثابت می‌کند، ولی اصل کار، پژوهشی بسیار ارزنده است که با دقت علمی و صرف وقت بسیار فراهم آمده است. پژوهنده ارجمند با سخت‌کوشی و دقت خود همه شاهنامه‌دوستان و شاهنامه‌پژوهان را وامدار و سپاسگزار خود کرده‌اند.

جلال خالقی مطلق

تهران، مردادماه ۱۳۸۹

فهرست راهنما

پیش‌سخن	 سیزده
پیشگفتار	 ۱ - ۱۸

بخش نخست : برابر نهاد شاهنامه یا غرر اخبار ملوک و سیرهم

شيوه و سامان برابر نهاد	 ۲۱ - ۳۳
برابر نهاد :	 ۳۵ - ۴۷۱

۳۵	 کیرمرث	پادشاهی
۳۷	 هوشنگ	"
۳۹	 تهمورث	"
۴۱	 جمشید	"
۴۶	 بیوراسب	"
۵۵	 فریدون	"
۷۱	 منوچهر	"
۹۴	 نوذر	"
۱۰۷	 زو پور تهماسب	"
۱۱۰	 کیقباد	"
۱۱۷	 کیکاوس	"
۱۷۳	 کیخسرو	"
۱۷۷	 لهراسب	"
۱۸۵	 گشتاسب	"
۲۵۸	 بهمن فرزند اسفندیار	"
۲۶۷	 همای دخت بهمن	"
۲۷۲	 دارا پور بهمن	"
۲۷۵	 دارا پور دارا	"
۲۸۲	 اسکندر	"
۳۰۲	 ملوک الطوائف	"
۳۱۳	 اردشیر	"
۳۱۶	 شاپور پسر اردشیر	"
۳۲۲	 هرمز پسر شاپور	"
۳۲۳	 بهرام پور هرمز	"
۳۲۵	 بهرام پور بهرام پسر بهرام	"
۳۲۶	 بهرام پور بهرام پور هرمز	"
۳۲۸	 نرسی پور بهرام پسر بهرام	"
۳۲۹	 هرمز پور نرسی	"
۳۳۱	 شاپور ذوالاکتاف	"
۳۴۰	 اردشیر پسر هرمز	"
۳۴۱	 شاپور پسر شاپور	"
۳۴۲	 بهرام پسر شاپور فرزند شاپور	"
۳۴۳	 یزد گرد پور بهرام پسر شاپور (یزد گرد)	"
۳۵۳	 بهرام پور یزد گرد (بهرام گور)	"
۳۶۱	 یزدگرد پسر بهرام	"
۳۶۳	 فیروز پسر یزد گرد پور بهرام	"
۳۶۹	 بلاش پسر فیروز	"
۳۷۰	 قباد پسر فیروز	"
۳۷۳	 جاماسب پسر فیروز	"
۳۸۱	 انوشیروان	"
۴۰۲	 هرمز پور انوشیروان	"
۴۲۰	 خسرو پرویز	"

۴۵۲		شیرویه پور پرویز	پادشاهی
۴۶۰		اردشیر پسر شیرویه	"
۴۶۲		شهربراز (فرایین)	"
۴۶۴		پوران دخت پرویز	"
۴۶۵		آزرمیدخت دخت پرویز	"
۴۶۶		یزد گرد پور شهریار	"

بخش دوم : بررسی و کند و کاو

۴۷۳ - ۷۰۰

آشنایی با تعالی : ۴۷۵ - ۵۲۱

۴۷۸		تعالی و شاهنامه ابو منصور ، زنهارداری یا زنهار خواری؟
۴۸۴		تعالی و طبری
۴۸۷		تعالی و فردوسی
۴۹۳		تعالی و مقدسی
۴۹۷		تعالی و ابن خرداد به
۵۰۰		تعالی و مسعودی مروزی
۵۰۲		تعالی و حمزه اصفهانی
۵۰۳		نگاهی به همسانی های برگردان تعالی و بنداری

زوتیرگ ؛ بررسی دیدگاه و گفتار ۵۲۲ - ۵۹۲

نولکه و لغزشهایش ۵۹۳ - ۵۹۵

کندو کاو و بررسی داستانها : ۵۹۶ - ۶۶۸

۶۰۱		پادشاهی کیومرث و یزد گرد شهریار
۶۰۴		داستان زال و رودابه
۶۰۹		پادشاهی نوذر
۶۱۴		پادشاهی کیکاووس
۶۲۷		سخن دقیقی
۶۳۵		هفت خان اسفندیار
۶۳۸		بهمن فرزند اسفندیار
۶۴۰		اسکندر
۶۴۷		سرگذشت بابک و ساسان و اردشیر و پادشاهی اردشیر
۶۴۹		یزدگرد پور بهرام (یزد گرد)
۶۵۲		بهرام گور
۶۵۴		انوشیروان
۶۵۹		هرمز پور انوشیروان
۶۶۳		خسرو پرویز
۶۶۷		شهر براز (فرایین)

بهسازی و بازسازی شاهنامه با بهره گیری از کتاب تعالی ۶۶۹ - ۶۹۳

برآمد پژوهش ۶۹۴ - ۷۰۰

فهرست ها :

۷۰۱ - ۷۲۸

فهرست نام کسان ۷۰۳ - ۷۱۹

فهرست نام جایها در بخش نخست (برابر نهاد) ۷۲۰ - ۷۲۶

کتابنامه ۷۲۷ - ۷۲۸

برابر نهاد
شاهنامه فردوسی و غرر السیر ثعالبی

تألیف
عباس پریش روی



تهران ۱۳۹۰

پیشکش به برادر بزرگوارم ؛
(علی اکبر) هرمز پریش روی
که بخش بزرگی از زندگیم را وامدار مهربانیهای ایشان هستم.

www.ketab.ir

پیشگفتار

گفته شده است که ثعالبی در فراهم آوردن کتاب خود «غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» از شاهنامه ابو منصور که کتاب کارپایه فردوسی در سرودن شاهنامه بوده، بهره گرفته است. این دیدگاه که نخستین بار زوتنبرگ آنرا پیش کشید و سپس نولد که، یکی از آغازگران پیشرو و آموزنده شیوه شاهنامه پژوهی و فردوسی شناسی آنرا استوار داشت، با همه ی سستی و کم کوشی و نادرستی خود، از سوی برخی از شاهنامه پژوهان ایرانی پذیرفته شد و بهانه گمراهی تلخی گردید تا فردوسی را به کتاب کارپایه خویش، زنهار دار بشناسند. پنداشتی که در نیان خود، فردوسی را تا اندازه یک سراینده پیش پا افتاده ای که توانایی برگرداندن نوشته به سرود را دارد، فرو می آورد. پنداشتی که با گرامی داشت فردوسی و شاهنامه همخوان نیست.

این پندار سست و بی پایه، که در برخی پژوهش ها و برداشتها، نشان ناخجسته اش را می توان باز شناخت، پذیرفتنی نیست. چرا که باورمندان این دیدگاه، از نولد که گرفته تا دیگران، در جای جای پژوهشان ناخواسته سخنی ناساز با دیدگاه خود، که نادرستی آنها در پژوهش های سپسین ایرانیان نموده شده است، بر زبان رانده اند.

تلخی ستم و سرکوبی چندین سده از سوی فرمانروایان خودرای و بی مایه و بیگانه در این سرزمین، بهانه جاماندگی ایرانیان از کاروان دانش و پیشرفت جهانی شد. تا جاییکه آشنایی ایرانیان با گذشته تاریخی و فرهنگی و هنری خویش نیز به پژوهش های روشمند و دانشی بیگانگان وابسته گردید. شیوه هایی که دست کم در زمینه تاریخ و فرهنگ در سده های سوم و چهارم و پنجم پیشینه داشته، و اگر گزافه گویی نباشد، بیگانگان به ویژه اروپاییان این روشها را در بازخوانی و برگردان نوشته های دانشمندان و نویسندگان خاوری دیده و یافته و بخردانه به پروراندن و رساتر ساختن و بکارگیری آنها دست یازیدند و به آنجا رسیدند که می بینیم، و اینک ما روش و چگونگی پژوهش های درست و پر کوشش و بسنده کنونی را و امدار پیشگامی آنان هستیم.

پیشگامی و پیشرو بودن آنان، بر هوده و درست و شایسته آنان است. زیرا سده ها پیش، مردانه بر ستم و اندیشه پوسیده فرمانروا بر سرزمین خویش تازش برده، نوسازی و نوگرایی و دانش پروری را با بهره گیری از همه دست آوردهای آدمیان، جایگزین ایستایی و کهنه اندیشی و نادانی کردند و به جایی رسیدند که پیشگامی نیز شایسته آنان است و

ایرانی در یک سده ی گذشته ، با پیروی از آنان و فراگیری روشهای نوین، تا اندازه ای توانسته است کمبودها و کاستی های خود را از میان بر دارد.

با این همه ، کارهای پژوهشی این پژوهشگران بیگانه به ویژه در زمینه های فرهنگی، به دور از لغزش و نادرستی نیست . آنان چون به فرهنگ و زبان پارسی و ریزه کاری و نازکی و زیبایی هنرمندانه اش و سرشت و منش ایرانی آشنایی ژرفی نداشته اند و آنرا در سنجش با زبان و فرهنگ و شیوه ی زندگی خود برمی رسیدند ، هر از گاهی، آگاهانه یا نا آگاهانه دچار لغزش شده و دیدگاه و داوریشان در باره پدیده های هنری و فرهنگی ما با نادرستی همراه و مایه گمراهی دیرپاز در شناخت و باز یابی شاهکارهای هنری گردیده است.

خوشبختانه، هشیاری و بی باوری به کار بیگانگان، برخی از پژوهشگران ایرانی را به بازنگری و باریک بینی در زمینه دل بستگی های فرهنگی خویش واداشت و توانستند درستی ها و نادرستی ها را دریافته و کارهای فرهنگی را ببیرایند و آرایش درست آنرا بنمایانند. در این میان کار ارزنده ی شاهنامه شناسان و شاهنامه پژوهان در باز شناسی شاهنامه، چشم گیر و امیدبخش است. آنچنانکه در کار ارزشمند استاد دکتر جلال خالقی مطلق در فراهم آوردن شاهنامه ای پیرایه و آراسته ، پس از سالها نامیرداری شاهنامه های ژول مول و شاهنامه چاپ مسکو، می توان دید.

فردوسی کیست ؟ سراینده ای هنرمند ، پرتوان و سخت کوش، فرهیخته، فرزانه، اندیشمند با اندیشه ای بسامان، آشنا با فرهنگ و زبان، دل بسته به ایران و زبان پارسی، دریابنده و آگاه به نیاز تاریخی - روانی ایرانیان، فروتن، رنج دیده و رنج بین، همه سونگر، توانا به گزینش خرمندان و پیوند بخشیدن خرد پسندانه به کارش، توانا در سرایش و برگردان هنری داستانها و سخن و گفتار و شنیده، زنهاردار به افسانه ها و داستانهای کهن و پهلوانی ایران، فرآورنده و جاوید بخش تاریخ و فرهنگ گذشته ایران به زبان و برای مردم و به میان مردم (۱) ، بهانه ماندگاری زبان پارسی، آفریننده برترین حماسه جهان، بی همتا ؟

چنانچه دیدگاه بهره گیری ثعالبی و فردوسی از شاهنامه ابومنصوری و پی آیند آن زنهارداری هر دو به ابو منصور پی برفته شود، چنانکه تاکنون برخی نا آگاهانه پذیرفته اند و در همان راستا پژوهشهای خود را سامان بخشیده اند، خواهیم دید که در پنهان و نا آشکار، فردوسی را ناساز با گفتار بالا، هنرمندی دست دوم و سراینده ای که در زنهارداری و برگردان مو به موی سخن و گفتار و نوشتار دیگران توانمند است، نشان می دهد و خواننده را بدان سو می کشاند که می بایست سخنان فرزانه وار و پند و اندرز او نیز برگرفته از کتابهای کارپایه باشند، چرا که سخنانی از گونه ی پند و اندرز و گفتارهای فرزانه ای در نوشته های کهن و باستانی روایی داشت و فردوسی بی هیچ مایه و آفرینش هنری، تنها برگرداننده و سراینده سخن دیگران بوده است !

سخن ما در این پژوهش، که با برابری نهاد شاهنامه ثعالبی با شاهنامه فردوسی همراه است، پیرامون نمایاندن نادرستی

(۱) - چه خوب گفته است " فون گرون بام" در جستار " مفهوم تاریخ در منظومه فردوسی" (فرهنگ ، کتاب هفتم ، ص ۲۳۹) : « ... شاهنامه به هر ایرانی اجازه داد در گذشته هر بخشی از کشورش، به مثابه یک تملک شخصی ، شریک باشد. شاهنامه این امکان را به وجود آورد که آگاهی به میهن دوستی رو کند و به آسانی زمینه ای برای درهم آمیختن احساسات و وفاداریهای محلی باشد.»

دیدگاه زوتنبرگ و نولدکه و پیروانشان در باره بهره گیری ثعالبی از شاهنامه ابومنصوری و استوار داشت « بهره گیری ثعالبی از شاهنامه فردوسی » است. تا مبدا پی آیند دیدگاه نادرست آنان؛ کسانی که بیمار گونه با دبستگی ها و نازشپای ایرانی در ستیزند و توانمندیهای نیک گذشته را به کنار می گذارند و تنها سستی ها و ناتوانی و فرو دستی و جاماندگیهای گذشته تاریخی ایران را که مایه سرافکندگی است می بینند، بهانه ای یابند تا همزبان با بیگانگان و نا آگاهانه ، ارزش شاهکار جاودانی و سراینده ارجمندش را به فرود کشانیده و هر از گاهی با تازش به آن، نام و آوازه ای در روشن اندیشی و نوآوری و پیشرو بودن و خودنمایی خویش فراهم آورند و با بریدن از و یا کم بها دادن به کارهای فرهنگی و هنری گذشتگان، منش و کردار و وابستگی به گذشته را بهانه جاماندگی از کاروان پیشرفت و شهر نشینی و آزادی خواهی و مردم سالاری و ستم ستیزی بنمایانند. بی آنکه بهانه ها و شوند این فرود و نشیب را بکاوند و به خوانش و داوری بگذارند.

زوتنبرگ را ، که پژوهشی سست و شتابناک از گونه پایان نامه های دانشگاهی و به مانند پایان نامه دکترای برخی از کسان ، زود بهره و با درستی اندک و نادرستیهای بسیار ، به بازار اندیشه سپرده است، نباید گناهکار شناخت. چه کار او در یافتن و شناساندن کتاب ثعالبی، خود جای سپاسگزاری دارد و گر نه با گفتارهای دو پهلو و زیرکانه خویش، تنها پرسشی به جا نهاد که می بایست درستی و نادرستی آن ، از سوی پژوهشگران هم میهن فردوسی بررسی و در زمان او پاسخ داده می شد. نه آنکه بیگانه ای دیگر، ناسمجیدم و بر پایه گفتار کوتاه و نا روشن او ، دیدگاه نادرست او را بزرگنمایی کند و به باور بنشانند. این بیگانه کسی جز نولد که نیست ، که چون در شاهنامه پژوهی و فردوسی شناسی ، شیوه ای پژوهشگرانه و دانشمندانه و به دور از کم کاری را پیش روی پژوهشگران ایرانی فرا نمود، پیشگامی او بهانه ای شد تا کسانی از شاهنامه پژوهان، چشم بسته، پذیرای این دیدگاه شوند. اگر چه با گذشت نزدیک به یک سده، نادرستی بسیاری از گفتار نولد که در کتاب « حماسه ملی ایران » با پژوهشها یافته های ارزنده پژوهشگران ایرانی آشکار گردیده است. با این همه استوار داشت دیدگاه زوتنبرگ از سوی او ، در سخن پیروانش و در جای جای پژوهش شاهنامه پژوهان دیده می شود.

شگفت اینکه؛ هاینریش مانزن آلمانی در پایان نامه دکترای خویش که در ایران با نام « شاهنامه فردوسی، ساختار و قالب » به بازار آمده و دنباله روی او از نولد که و زوتنبرگ روشن است، با آنکه بارز دارد می باید نخست دو کتاب ثعالبی و فردوسی برابر نهاده شود و می گوید: « از جانب دیگر باید کار دقیق مقایسه با غرر، در جزئیات عملی شود و ضمناً انحرافات و تطابق ها هم آشکار گردد. باید معلوم کنیم که کدام یک از این دو اثر در این یا آن مورد به الگو نزدیکتر است، تا بدین ترتیب بتوانیم درباره خصوصیات منبع به صورتی تخمینی داوری کنیم. » (۱) ، باز هم بی آنکه توانایی برابر نهاد دو کتاب را داشته و یا آنرا بانجام رسانیده باشد، تنها با برداشت از سخن آن دو می گوید: « هر گاه آزادی و اختیار شاعرانه ای که فردوسی برای خود قایل بوده و هد فی را که ثعالبی دنبال می کرد؛ و رغبت او را به اختصار و درهم فشردگی مد نظر داشته باشیم، و ضمناً هم از یاد ببریم که او از بیش از یک مرجع به عنوان الگو بهره

(۱) - شاهنامه فردوسی ، ساختار و قالب ، ص ۶ .

می برده، دیگر به این نتیجه می رسیم که در این دو اثر اختلاف وجود ندارد که نتوان آن را ناشی از خصوصیات فردی مولفان و شیوه کارشان دانست. اینکه شاهنامه چطور در جزئیات از غرر پیروی می کند، نکته ای است که از این تحقیق روشن می شود. از همین تحقیق جزء به جزء نیز این نتیجه حاصل می شود که فرض اینکه فردوسی و ثعالبی از یک منبع اصلی استفاده کرده باشند، از هر چیز دیگر محتمل تر است. (۱)

بی گمان، آنچه در «مقدمه های کهن و اوسط و بایسنقری» در باره شاهنامه ابو منصور و نیز در سخن فردوسی از نامه و دفتر باستان دیده می شود و پیوندی را در میان شاهنامه فردوسی و شاهنامه ابو منصور می نماید، بهانه ای بوده تا برخی بکوشند این پیوند تا اندازه ای آشکار و بهره گیری فردوسی از آن کتاب را روشن تر و پذیرفتنی تر سازند. در این راه چه بهانه ای بهتر از همخوانی ها و نا همخوانی های کتاب ثعالبی می توانستند بیابند. یافته ای بزرگ! دست آوردی برای بیگانگان تا همچنان لگام کاروان شاهنامه شناسی را در دست داشته و پیشرو بودن و پیشرو ماندن همیشگی خویش را به رخ بکشانند. و با دولا شترسواری خود، هم زنهارداری شگفت انگیز هر دو تن و هم ناهمخوانیهای بی شمار کتاب آن دو را، نشانه ی بهره گیری هردو از یک کتاب و اینماینند. تا جاییکه بلافاصله: «اینکه شاهنامه چطور در جزئیات از غرر پیروی می کند...»!!

چه نیکو گفته است استاد م. جواد شیر در کتاب «حماسه داد» خویش که: «غلط مشهوری است که فردوسی کار دیگری نداشته، جز به نظم کشیدن شاهنامه می گویند ما خذ حاضر و آماده ای وجود داشت و فردوسی آن را با امانت تمام به نظم کشید. بسیاری از پژوهشگران روی "امانت" فردوسی دانما تاکید می کنند و او را به خاطر آن می ستایند که در واقع نکوهشی شبیه ستایش است. اگر ادعای این پژوهشگران را بپذیریم باید قبول کنیم که فردوسی شخصیت سیاسی - اجتماعی برجسته ای نبوده و فقط ناظمی بوده بی ابتکار که در بهترین حالت فارسی دری را تکامل بخشیده است.» (۲)، «... کاری که فردوسی کرده چه بسا بیش از آفرینش یک رمان نیاز به نیروی خلاقه دارد. فردوسی می - بایست کار دشوار و پر زحمت گردآوری داستانهای ایرانی را بر خود هموار سازد، از میان آنها بهترین ها را که با عقاید و هدف هایشان بیشتر انطباق دارد برگزیند، از میان انواع روایت های یک داستان، روایت بهتر را بپذیرد، روی داستانهای پراکنده که هنوز ماده خامی است کار خلاق هنری انجام دهد و آنها را از حشو و زواید آزاد کند، ناهمواری هایش را بر طرف سازد، جاهای خالی را پر کند، و سپس آنها را در یک سیر منطقی به هم پیوند دهد و ارتباط درونی میان آنها را برقرار سازد و از این مجموعه اثری با خط واحد پدید آورد... اگر کار فردوسی فقط به نظم کشیدن متن حاضر و آماده ای بود - آنها بدون کمترین تغییر و با حفظ امانت کامل - قاعدتاً با استعدادی که او داشت کمتر از یک دهم این مدت کفایت می کرد.» (۳)، «فردوسی - چنانکه از سر تا پای شاهنامه پیداست - برای خود رسالتی قایل است، حرفی برای گفتن دارد. این حرف اگر نه در شاهنامه در کجا گفته شده است؟ آن کدام موجود جادویی بوده که عین شخصیت فردوسی را داشته همه حرف های او را قبل از او در "نامه باستان" گفته و برای فردوسی کار دیگری جز به نظم کشیدن اثری موجود باقی نگذاشته است؟ چنین تصادفی باور نکردنی است.» (۴)

(۱) - همان، ص ۶. (۲) - حماسه داد، ص ۸. (۳) - همان، ص ۱۲. (۴) - همان، ص ۲۰.

همچنانکه گفته شد، ارزش کار زوتنبرگ در شناساندن کتاب ثعالبی است که برای کار شاهنامه شناسی و شاهنامه پژوهی بسیار سودمند افتاده است. و گر نه دیدگاه بهره گیری ثعالبی از شاهنامه ابومنصور، سست و یافته نادرستی است که زوتنبرگ تنها بر پایه نا همخوانی های بسیار و اندک همخوانی های نموده شده و گفتارهای پر از لغزش و دو پهلو گویی خود پدید آورده است. در کتاب ثعالبی اگر نامی از فردوسی برده نشده، نامی از شاهنامه ابومنصور نیز دیده نمی شود. همه پنداشتها بر پایه همخوانی و ناهمخوانی های دو کتاب گمان شده است. بی آنکه به پرسش گذاشته شود؛ چرا در کتاب ثعالبی هیچ نامی از ابو منصور نیست؟ ثعالبی که ناساز با بیشترین تاریخ نویسان، کسانی را که از کتابهایشان بهره برده، زنهاردارانه، نام می برد، چرا از نام فردوسی و یا به گمان پیروان زوتنبرگ از شاهنامه ابومنصور یادی نمی کند؟ آیا چون محمود غزنوی و درباریان از فردوسی در خشم بوده اند، ثعالبی نیز همچون بسیاری دیگر از نویسندگان زمان غزنویان از یاد و نام فردوسی پرهیز کرده است؟ آیا کینه و دشمنی غزنویان با عبدالرزاقیان و نابودی خاندان آنان و وابستگی ثعالبی به غزنویان و بندگی برادر محمود و بیم از انگشت نما شدن به پشتیبانی و هواداری خاندان ابومنصور، بهانه آن بوده است؟

نبود نام این دو تن، نخستین و بنیادی ترین پرسشی است که می بایست زوتنبرگ از آن سخنی به میان می آورد. و چون چنین نکرد، برخی از شاهنامه پژوهان که این پرسش در اندیشه شان به بار نشسته بود، برای جفت و جور کردن و یافتن پاسخ در روند دیدگاه زوتنبرگ، به نادرستی به سراغ کتاب «آثارالباقیه» بیرونی رفتند و سخن او درباره شاهنامه ابومنصور را به دلخواه بازیابی کردند و فرمودند: آنچه بیرونی در کتابش از «شاهنامه» و «الشاهنامه» سخن گفته، خواست او از «شاهنامه» شاهنامه ابومنصور بوده که در زمان ثعالبی و فردوسی، تنها کتاب نامبردار به «شاهنامه» می بایست بوده باشد. بی آنکه دریابند و به آگاهی خوانندگان و پژوهشگران برسانند که بیرونی دوبار و هر بار، پیش و نزدیک به سخن از «شاهنامه»، از نام ابو منصور به روشنی یاد کرده و در بازگویی نام کتاب، دیگر نیازی به بازگفت نام «ابومنصور» به دنبال شاهنامه نبوده است. و از این راه، شاهنامه ابومنصور را تنها شاهنامه پر آوازه و شناخته شده و بی نیاز از یاد و نام ابومنصور و نامود و پی آیند آن، بهره گیری ثعالبی را راست نمایی فرمودند.

نبود نام فردوسی یا شاهنامه ابومنصور در کتاب ثعالبی تنها پرسشی نیست که به اندیشه راه می یابد. چرا زوتنبرگ در پژوهش کم کند و کار خویش، پرسشهایی از گونه ی زیر را به بررسی و پاسخ ننشسته است؟

- آیا آنچه افزون بر همخوانی گفتار ثعالبی و فردوسی در کتاب ثعالبی دیده می شود، بر گرفته از شاهنامه ابومنصور است؟ یا کدام سخن ناهمخوان بر گرفته از ابو منصور تواند بود؟ آیا ثعالبی همچون شمه تاریخ نویسان، نمی توانسته گفتار کسانی را که از کتابشان بهره برده، بی یاد و نامی از ایشان (طبری، ابن خردادبه، مقدسی، حمزه اصفهانی، مسعودی مروزی و کتاب آیین) در کتابش آورده باشد، کاری را که با شاهنامه ابومنصور کرده است! [زوتنبرگ در پیشگفتار خویش بر کتاب ثعالبی گفته است: «به جز چند قطعه که مستقیماً از مولفان دیگر گرفته شده و به نام آنان نقل گردیده، مابقی از منبع دیگری است.»]

- آیا ثعالبی همچون همه نویسندگان، از خود و خوانده ها و دانسته های خویش گفتاری افزون بر بهره گیری از

کتابهای دیگران، به کتابش نیفزوده است؟ و در پیوند میان برداشتهایش از کتابهای گوناگون، پرداخته‌ای داستان گونه و گفتار آزاد و شیرین زبانی و کوتاه سازی را از خویش نیافریده و نیفزوده است و همه سخنان ناساز و ناهمخوان با شاهنامه فردوسی، بر گرفته از شاهنامه ابومنصوری است؟

- آیا گفتارهای سست و گاهی خنده برانگیز ثعالبی که در خور یک کتاب تاریخی نیست، بر گرفته از شاهنامه ابومنصوری است یا کتابهای دیگر و یا افزوده ای هنرمندانه از سوی خود اوست؟!

- چرا ثعالبی ناساز با دیگر تاریخ نگاران، داستانها و افسانه های گذشتگان را به تاریخ خویش افزوده است؟
- آیا ثعالبی به شاهنامه فردوسی - که دست کم ده سال پیش از به بازار آمدن کتاب غرر به پایان رسیده و در دست مردم بوده - دست رسی نداشته و کتابی را که فردوسی سی/چهل سال پیش از او به سختی می یابد، به آسانی یافته و آنرا کتاب کار پایه خویش ساخته است و نامی هم از آن نمی برد؟

- آیا دیگرگونی نام کسان و جایها با شاهنامه فردوسی، بر گرفته از شاهنامه ابومنصوری بوده و یا برگرفته از کتابهای دیگر و در سوی منطقی و بهسازی و گزینش درست ترین گفتار از کتابهای کارپایه؟

- آیا ثعالبی در برگردان شاهنامه و کتاب تاریخ طبری و کتابهای دیگر، زنهاردارانه، مو به مو و گفته به گفته از سخن آنان بهره گرفته، یا سخن دیگران را با واژه های گزیده و شیوه زبانی و نگارش خویش همراه کرده است؟
- بهانه جا به جایی برخی داستانها از سوی ثعالبی چیست؟ آیا جا به جایی داستان روا و ناروا شدن باده خواری از پادشاهی بهرام گور به پادشاهی کیقباد، داستان سیف بن ضیزن از پادشاهی شاپور ذوالاکتاف به پادشاهی شاپور پسر اردشیر، داستان کشته شدن مزدک از پادشاهی قباد به پادشاهی انوشیروان و نیز جابه جایی داستانهای درون یک پادشاهی، برآیند بهره گیری ثعالبی از شاهنامه ابومنصوری است؟

- آیا ثعالبی در هنگام پردازش کتابش هرگز دچار لغزش نشده است؟

- آیا زنهارداری ثعالبی به شاهنامه ابومنصوری بیش از زنهارداری فردوسی بوده است؟ آنچنانکه هرچه در کتاب ثعالبی هست و در شاهنامه فردوسی نیست، بر گرفته از شاهنامه ابومنصوری است؟ و هر چه در شاهنامه فردوسی بیش از کتاب ثعالبی است، افزوده فردوسی از کتابهای دیگر به شاهنامه ابومنصوری و یا افزوده دیگران به شاهنامه فردوسی است؟

- و؟

و پرسش ما این است که؛ پژوهشی که نتواند پرسش و پاسخی در استوار داشت یک دیدگاه داشته باشد، شایسته نامیده شدن به پژوهش و درخور بهره گیری تواند بود؟ آیا گفتگو در باره چند نمونه اندک همخوانی (۹ نمونه) و یا نمونه های ناهمخوانی بسیار و پر از لغزش و نادرستی (۱۳۴ نمونه) و گفتارهای دو پهلوی با شاید و نشاید و سست و دانشی نما، می تواند درستی یک پنداشت و دیدگاه را استوار بدارد؟

برای بررسی نادرستی دیدگاه زوتنبرگ، ما همه گفتار او را در این جستار باز نویسی و برای داوری به خوانش گذاشته ایم. مگر آنکه همه گفتار و پژوهش او در کتاب «تاریخ ثعالبی» برگردان نشده باشد.

در بررسی و کندو کاو و برابر نهاد کتاب ثعالبی دیده می شود که وی افزون بر گفته های نویسندگان کتابهای کارپایه اش که با نام آنان همراه است، گفتارهایی نیز بی نام و یاد آنها، برداشت و در کتابش گنجانیده است که تنها یک نمونه آن همخوانی سخن وی با گفتار طبری در ۲۶۴ بند می باشد. پس چرا برخی از گفتارهای نا همخوان او که کتابهای کارپایه شان روشن نیست، نتواند برگرفته شده از گفتار ابن خردادبه، مقدسی، حمزه اصفهانی، مسعودی مروزی و کتاب آیین باشد؟ مگر بلعمی در تاریخش و ابن مسکویه در تجارب الامم که هر دو از تاریخ طبری بهره گرفته اند، گفتارهای برداشت شده از تاریخ طبری را، گفته به گفته با نام طبری همراه کرده اند و یا تاریخ نگاران چنین می کرده اند؟ گفتار زوتنبرگ که می گوید: (به جز چند قطعه که مستقیماً از مولفان دیگر گرفته شده و به نام آنان نقل گردیده، مابقی از منبع دیگری است.) بسیار سست و بی منطق و به دور از شیوه پژوهشی و برای استوار داشت و باوراندن دیدگاه «بهره گیری ثعالبی از شاهنامه ابومنصوری» است. که زیرکانه از گفت و گو درباره آن خود داری کرده و اندیشه و پندار خواننده را در جای دیگر و باگفتاری دیگر (این شباهتها و این تفاوتها طبیعی تر به نظر می رسند اگر تصورکنیم که فردوسی و ثعالبی روایتهای مختلفی را از یک منبع مشترک انتخاب و برداشت کرده اند) به سوی پذیرش دیدگاه خود راهبری می کند. تا آنکه برپایه پژوهش سست زوتنبرگ، نولد که بی آن که خود دو کتاب را برابر نهاده و بسنجد، نا کاویده و با گفتار و پژوهشی همسو، پذیرش دیدگاه او را، مهر و دستینه می نهد و پنداشت نابسنده ای برای پیروانش به جا می گذارد.

هیچ نویسنده یا تاریخ نگار و پژوهنده ای نمی تواند در برداشت از کتابهای گوناگون و در هنگام پیوند بخشیدن به گفتارهای برگزیده از آنها، از خود سخنی نیافزاید، چه رسد به تاریخ نویسی چون ثعالبی که کارش تاریخ نگاری نبوده و برای خواندنی شدن کتابش، داستانها و افسانه هایی از کتابهای کارپایه برگرفته و کوتاه سازی هم کرده و در نوشتار خود برای پیوند زدن به سخن و گفتار برگزیده شده و بریدگی های خود آفریده - که بسیارند- به ناچار در جای جای نوشته خود، سخنی از خویش افزوده است. و افزون بر آنها برای نشان دادن دانش و توانایی هنری خویش، نوشته اش را با گفتارهایی داستان گونه، آزاد و شیرین سخنی و شیرین زبانی و سرودآوری نیز همراه می کند. تا جاییکه می توان نزدیک به هزار بند از این گونه سخنان را در لابلای نوشته اش یافت (نگاه کنید به افزوده های ثعالبی با نشان + ... + در برابر نهاد).

آنگاه که در نوشته ثعالبی، گفتاری سست و لبخند برانگیز و زشت و نا دلنشین چون «پیشاب چهارپایان هنگام ادرار کردن به زمین نرسیده یخ بسته و به گونه چوبدستی در می آمد...» دیده می شود، چه می توان گفت؟ آیا برگرفته از شاهنامه ابومنصوری است و فردوسی زشتی آنرا نپسندیده و از برگردان و سرودن آن چشم پوشی کرده؟ یا برگرفته از کتابهای دیگری و یا از سخنان هنرمندانه ثعالبی است؟

تاریخ نگاران از آوردن داستانها یا افسانه هایی بی پیوند با گزارشهای تاریخی خود داری نموده اند، پس چرا ثعالبی می بایست این گونه افسانه ها و داستانها را در کتاب تاریخی خویش بگنجاند؟ به گمان پژوهنده؛ ثعالبی با تیزهوشی دریافته است که شاهنامه فردوسی در اندک زمانی در میان مردم با گرایشهای گوناگون، خاستاران فراوانی یافته و تاریخی چنین سرگرم کننده خواهان بیشتری دارد و همراهی افسانه ها با گزارشهای تاریخی، آموزش و آشنایی مردم با

تاریخ گذشته را آسان می سازد ، پس با پیروی و گزینش نمونه های دلخواه از شاهنامه فردوسی و مسعودی مروزی و یا کتابهایی که گوشه چشمی به این افسانه ها و داستانها داشته اند ، کتاب تاریخی خویش را خواندنی می سازد تا جاییکه خود نیز در داستان سرگذشت زال بدان خستو می گردد : « نویسنده کتاب گوید : من درستی این داستان را به گردن نمی گیرم و اگر آوازه آن همگانی نبود و بر سر زبانها نمی بود و مردم آن را خوش نمی داشتند و مایه سرگرمی شاهان در هنگام بی خوابی نمی گشت ، آنرا نمی نگاشتم»

ثعالبی به جای بهره گیری از شاهنامه فردوسی ، آن هم پس از گذشت چند سال از پایان سرایش آن و پیشکش شدن به محمود غزنوی و نزدیکی چندین فرسنگی توس و نیشابور ، به شاهنامه ابومنصوری ، کتابی که فردوسی چهل سال پیش به سختی یافته است دست می یابد ؟ کتابی که چون به نام ابومنصور عبدالرزاق که خود و خاندانش به دست غزنویان تار و مار و نابود شده بودند و شاید به زبان پارسی سره بوده و به همین بهانه ها رونویسی از آن بسیار اندک انجام شده بود ؟ اگر از شاهنامه ابومنصوری به فراوانی رونویس گردیده بود ، دست کم همانند کتاب ثعالبی یا تاریخ بلعمی ، دست نوشت هایی از آن به جای می ماند و این سخن که شاهنامه ابومنصوری در سایه شاهنامه فردوسی به فراموشی سپرده شده و از میان رفته ، پذیرفتنی نیست.

چون ثعالبی از کتابهای گوناگونی برای فراهم ساختن کتابش بهره می گیرد ، نام کسان و جایها را به دلخواه خویش از میان آنها برگزیده و یا از دانسته های گیجانشناسی خود ، نام جایها را دیگرگون ساخته است. نمونه درخور این گفتگو نام مأمون خلیفه بغداد و نام ابن مقفع ، در داستان کلیله و دمنه ، از شاهنامه ابومنصوری در « مقدمه های شاهنامه » است. ثعالبی از مأمون نامی نبرده و تنها از ابن مقفع یاد می کند. فردوسی از مأمون سخن رانده و نام ابن مقفع در شاهنامه نیست. بنداری از ابن مقفع می گوید و چون نام مأمون را نادرست یافته بر پایه کتابهای تاریخی و دانسته ها و شنیده هایش ، نام منصور خلیفه عباسی را ، به درستی جایگزین نام مأمون می سازد. پس بودن نام ابن مقفع در کتاب ثعالبی نشانه بهره گیری او از شاهنامه ابومنصوری نمی تواند باشد. و چنین است در گزینش و منطقی سازی نام جایها ، چنانکه در داستان انوشیروان که کشور را چهار بخش می کند ، سخن فردوسی در بخش سوم درباره پارس و اهواز و مرز خزر است که ثعالبی اگر از کتاب دیگری برداشت نکرده باشد ، چون مرز خزر را از پارس و اهواز بسیار دور می بیند ، کرمان را جایگزین آن می سازد.

یکی از بهانه های بهره گیری فردوسی و ثعالبی از شاهنامه ابومنصوری ، گفتارهای همخوانی است که بفرموده پیروان دیدگاه زوتنبرگ « شگفت انگیز » می نماید ! و اندک بودن نمونه های شگفت انگیز. نموده شده از سوی آنان ، سخن آنان را پذیرفتنی می سازد ؛ که شاید برگردان عربی ثعالبی از نوشتاری به پارسی و برگردان فردوسی از همان نوشتار به سرود ، تا اندازه بسیاری در چند نمونه اندک با هم همخوانی یافته باشند و چون سخنان و گفتار دیگرشان چنین « شگفت انگیز » همخوانی ندارد ، پس « طبیعی تر به نظر میرسد (سخن زوتنبرگ را بیاد آوریم) » که هر دو از یک کتاب کار پایه بهره برده باشند. زوتنبرگ اگر دچار لغزش نشده باشد ، کم و ناچیز بودن همخوانی های شگفت انگیز خود یافته را ، بهانه می کند. وگرنه اندازه همخوانی های این چنانی ، بسی بیشتر از ۹ نمونه ی آورده شده از سوی اوست که در برابر نهاد دوکتاب می توان یافت. از سوی دیگر زوتنبرگ که کم کوشی و پژوهش ناپسند اش نشان

می دهد ؛ در کاری چنین سترگ، نا آزموده و تازه کار است، نتوانسته پی ببرد که در کار برگردان کتابی از زبانی به زبانی دیگر، همواره برگرداننده هر چند نیز به هر دو زبان چه مادری و چه بیگانه آشنایی شایان و بسیار داشته باشد، باز هم وادار می شود در هنگام برگردان ، به جستجو و گزینش واژه ای درخور و هم معنی بپردازد و همین بهانه می شود تا نتواند هر نوشته ای را مو به مو و گفته به گفته و زنهاردارانه، چه به سرود و چه به زبانی دیگر برگردان کند. از همین روی همه برگردان یک کتاب نمی تواند همانندی « شگفت انگیز » داشته باشد. و این چیزی است که آرتور کریستین سن کارگشته و کهنه کار در می یابد و در باره برداشت ثعالبی از تاریخ طبری می گوید: « ثعالبی روایت طبری را تقریباً به عین عبارت، ضمن خلاصه کردن آنها، باز گو کرده است ». در این زمینه می توان نمونه زیر را به خوانش گذاشت:

ثعالبی در پایان پادشاهی انوشیروان می گوید : « یا بنی ائی قد اخترتک للملک علی سائر ابنائی لما تفرست فیک من الخیر ». برگردان آن در کتاب کارپایه این جستار " شاهنامه کهن" چنین است : شماره [۳۳۷۲] « من تو را از میان دیگر پسرانم برای پادشاهی برگزیدم » و شماره +۹۳۹ « چه در تو نشانه های نیکی می بینم ». بیتهای برابر با این سخن در شاهنامه فردوسی و در نامه انوشیروان برای هرمز چنین است:

که برهرسری باشد او افسری	بجستیم تاج کیکی را سری
دلفروز و بخشنده و دادگر	خردمند شش بود ما را پسر
خردمند و زیبای افسر بدی	ترا برگزیدم که مهتر بدی

پنداری در برگردان نامه آورده است: « خواستیم که بعد از ما تو بر تخت شاهی نشینی و تاج شاهی تو برسر نهی » و از شش فرزند دیگر و بخشندگی و دادگری آنها و فرزند بزرگتر بودن سخنی نرانده است. در روزگار کنونی استاد دبیرسیاقی در کتاب " شاهنامه فردوسی به نثر " و در برگردان این سخن از نامه انوشیروان آورده اند: « من شش پسر داشتم خردمند و هوشیار، ترا از میانه برگزیدم که به سال بزرگتر بودی و از دیگران خردمندتر و برای سلطنت شایسته تر » و سرکار بانو محبوبه زمانی در کتابی به همان نام " شاهنامه فردوسی به نثر " می گویند : ... یکی نامه بر فرزند ولیعبدش هرمز بنوشت و پس از پندهای شاهانه بسیار که بدو داد ، « از میان شش فرزند تنها او را که مهتر و خردمند بود ، از برای تاج و تخت برگزید »

برای نمایاندن دیگرگونی در برگردان یک سخن از یک سروده به همین چهار نمونه بسنده می کنیم و نمونه هایی از این دست را خوانندگان در میان جستار پژوهنده باز خواهند یافت. و برای زوتنبرگ ها می توان دستبردها و دیگرگونیهها و ناهمخوانی های سروده های خیام و مولوی و فردوسی را به هنگام برگردان به زبان بیگانه نمونه آورد.

تنها پرسشی که به جا می ماند این است که ، مگر نمی شود این دیگرگونیههای سخن ثعالبی ، هنگام برگردان از شاهنامه ابومنصوری روی داده باشد ؟ آری شدنی است، همچنان که می تواند در برگردان سروده شاهنامه فردوسی چنین شده باشد! و آنگاه که اندازه ی همخوانی گفتار ثعالبی با شاهنامه فردوسی را که بیش از بهره گیری از کتابهای دیگر است، بیابیم و ببینیم و بررسی کنیم و نپنداریم که « جز چند قطعه که مستقیماً از مولفان دیگر گرفته شده و به نام آنان نقل گردیده، مابقی از منبع دیگری است » و بگوییم که هر چه با گفتار ثعالبی و فردوسی همخوانی ندارد از کتابهای

دیگر است نه از شاهنامه ابومنصوری! برآمد کار آن خواهد بود که به درستی باور کنیم؛ ثعالبی بی آنکه به شاهنامه ابومنصوری دسترسی داشته باشد، از شاهنامه فردوسی بهره گرفته و گزیده هایی از شاهنامه را برگردان و با گفتار و سخن دیگران در هم آمیخته است.

در کتاب ثعالبی، نه تنها داستانهای درون یک پادشاهی، که برخی داستانهای شاهنامه در سامان پادشاهی ها جا به جا شده است. سرچشمه ی این جا به جاییها در کجاست؟ آیا سامان این داستانها در شاهنامه ابومنصوری چنین بوده و فردوسی به دلخواه و خواسته خود و یا بر پایه کتابهای دیگر آنها را جا به جا کرده است؟ چنانچه به نوشتار و شیوه کار ثعالبی نگاه کنیم، می توان به این پنداشت رسید که افزون بر کتاب تاریخ طبری و شاهنامه فردوسی، آنگاه که ثعالبی کتابهای دیگری را - شاید کتاب ابن خردادبه و یا مسعودی مروزی - پیش روی داشته، چون جایگاه داستان یا داستانک را نخست در آن دیده، آن داستان یا داستانک را بی آنکه با کتابهای بنیادین و کار پایه اش (مانند تاریخ طبری و شاهنامه فردوسی) برابر و هماهنگ سازد، برگزیده و در سامان تازه گنجانیده است. همچنان که بنداری که همواره گوشه چشمی به کتاب تاریخ طبری داشته، چون داستان "طایر" را در تاریخ طبری و در پادشاهی شاپور پسر اردشیر می بیند و داستان را خوشایند می یابد، شتابزده دچار لغزش شده و از تاریخ طبری برگردان می کند و در آغاز داستان می گوید: « مترجم کتاب گوید که فردوسی - رحمة الله - جنگهای شاپور را در قلعه حضر ناگفته نهاده. حضر شهری است » و سپس چون در پادشاهی شاپور دو کتاب به لغزش خود پی می برد و دیگر نمی خواهد و یا نمی تواند نوشته اش را باز نویسی کند، داستان را در سامان شاهنامه به کوتاهی و هماهنگ با آن بازگویی می کند.

چون در کار ثعالبی باریک بین شویم، می توان به مانند کار هر نویسنده ای لغزشهایی چند و گوناگون در کارش دید. لغزشهایی که می تواند از بد خوانی، لغزش چشم، کم بینی و سست گویی و کوتاه سازی و پدید آمده باشد. چیزی که زوتنبرگ و پیروانش بدان نپرداخته اند و زنهارداری و بی لغزشی ثعالبی را چنان وانمود کرده اند که ناخود آگاه اندیشه خواننده به سوی پذیرش چشم بسته سخن و درستی گفتار ثعالبی و دو دلی درباره زنهارداری فردوسی کشانیده می شود و کار به جایی می رسد که کسانانی گمان کنند؛ برخی از داستانهایی که در کتاب ثعالبی نیست، نمی بایست در شاهنامه ابومنصوری بوده باشد و آن افزوده دیگران به شاهنامه فردوسی است و یا فردوسی آن داستانها را در کتابی به جز شاهنامه ابومنصوری یافته و در شاهنامه گنجانیده است. و از آن بدتر، هر چه در کتاب ثعالبی افزون بر شاهنامه آمده، در ابومنصوری بوده و فردوسی از آنها چشم پوشیده است. این گمان و پژوهش سست و نابنده زوتنبرگ، داستان زنهارداری این دو تن را به مرغ از تخم است یا تخم از مرغ، همانند می کند و شاید از این پس، سرنوشت دیدگاه زوتنبرگ و دیدگاه پژوهشگر چون اله کلنگی گردد که هر سو فشارش بیشتر باشد سوی دیگرش به هوا می رود!

برآمد جستار پژوهنده این است: ثعالبی از شاهنامه فردوسی بهره گرفته و نه از شاهنامه ابومنصوری و دسترسی او به هر دو کتاب، چنانکه در جایی از سخن پیروانش گمان شده است، پذیرفتنی نیست. ثعالبی گزیده هایی از شاهنامه فردوسی را با گزیده هایی از کتابهای دیگر، به ویژه تاریخ طبری، در هم آمیخته و کتابش را بی آنکه نامی از فردوسی - به هر بهانه ای - برده باشد فراهم نموده است و چون خود سراینده ای عرب زبان است و کتابهای نوشته شده ی او بیشتر درباره سروده و سرایندگان و گرد آوری سخنان و سروده های نغز بزرگان می باشد و نگاشتن کتاب تاریخی او

هم به فرمان سرورش انجام و به این کار وادار گردیده، تاریخش را با بهره گیری از همان چند کتابی که در دسترس داشته و از نام نویسندگان آنها در کتابش یاد کرده، در زمانی اندک به پایان رسانیده است. چیزی که نا خرد آگاه زوتنبرگ هم بدان پی برده و کتابهای کارپایه اش را بیش از آن ندانسته است. پس می توان باور داشت؛ کتاب ثعالبی آمیزه ای از برگردان گزیده هایی از شاهنامه فردوسی و گزیده ای از کتابهای دیگر است. و ارزشمندی کتاب او برای ایرانیان و شاهنامه پژوهان و دلبستانان به فردوسی و شاهنامه، در دست یابی به گزیده هایی از شاهنامه است که به مانند شاهنامه بنداری به زبان عربی گردانیده شده و در خور بهره برداری برای ویرایش و بهسازی دستنویسهای شاهنامه می باشد. با این ویژگی که به زمان فردوسی بسیار نزدیک بوده است. و نیز نادرستی سخن آنانی را که پنداشته اند؛ فردوسی و شاهنامه تا پنجاه یا نزدیک به یک سده پس از او، نام و آوازه ای نداشته اند، آشکار می سازد و برده نشدن نام فردوسی نشان می دهد که پدید آمدن افسانه های زندگی فردوسی و در خشم بودن دربار و محمود غزنوی از او، چندان بی بن و ریشه نمی تواند باشد.

از سوی دیگر، ارزشمندی کتاب ثعالبی برای فرهنگ و تاریخ ایران، افزون بر برگردان گزیده هایی از شاهنامه، در یافته شدن نمونه هایی از نوشته های کسانی مانند ابن خردادبه و مسعودی مروزی و نمونه ای از کتاب آیین است که کتابشان در گذر زمان از دست رفته و نشانی از آنها نیست. درباره مسعودی مروزی که پیش از این دوبیت از شاهنامه اش در کتاب مقدسی یافته شده بود، دو گفتار دیگرش از کتاب ثعالبی به دست می آید. و در زمینه گفتار ابن خردادبه نیز، دست کم دوازده نمونه ای که همراه نام اوست آشکار می شود. و افسوس که نمی توان سخنان دیگر آنان را از لابلای نوشتار ثعالبی، مگر از راه گمانه زنی، دریافت. و شاید تنها با برابر نهادن سخنان برگرفته شده از سوی مقدسی در کتاب "البدء والتاریخ" و مسعودی در کتاب "مروج الذهب" به پاره هایی دیگر از کتاب ابن خردادبه، به سختی؛ دسترسی یافت.

ثعالبی نویسنده ای تیز هوش و با یاد و ویر پر توانی است و توانسته برایشتهای پراکنده خود از کتابهای گوناگون و خوانده ها و دانسته ها و باورهایش را، به خوبی پیوند بخشد. او خود را در گزینش منطقی خوانده ها و شنیده هایش آزاد می بیند و از همین روی در پایان پادشاهی منوچهر می گوید: «من درست ترین و استوارترین گفته ها را می آورم؛ زیرا فقیهان خبری را استوار می شمارند که بیشتر نقل شده باشد. پس به کار گرفتن این روش در تاریخ که در آمیختگیها و ناراستیها در آن افزون تر است سزاوارتر می نماید». و مانند هر نویسنده دیگری، افزون بر گزینشهایش، سخنانی به گمان خویش بخردانه و منطقی و یا از گونه سخن پردازی و گفتار آزاد و داستان گونه، در جای جای نوشته ها و در میان گفتار و داستانها می افزاید. و آنچه جا به جایی در برگردان سخن فردوسی و دیگران در کارش دیده می شود، مایه گرفته از همان هوش و یاد توانمند و کوتاه سازی اوست که همزمانی دور یا نزدیک خواندن کتاب کارپایه و برگردان و ساماندهی نوشته اش، بهانه آن جا به جاییها شده است.

سخن ثعالبی «من درست ترین و استوارترین گفته ها را می آورم...»، بهانه ای است تا آزادانه در بسیاری از افسانه ها و داستانهای کوتاه تاریخی و نیز آغاز و انجام داستانهای بلند دست برده و گزیده ای از گفتار و برداشت از کتابهای گوناگون را در هم آمیزد و در میانه داستانها نیز و در هنگام برابر نهادن چند کتاب، اگر چیز تازه و ناسازی یافته

باشد، بی هیچ نگرانی یا بیمی از بهم ریختن زنجیره و پایه و ساختار داستان و زنده‌ارخاری به کتاب کارپایه، در لابلای داستان گنج‌انیده و تکه دوزی می‌کند. و چون زوتنبرگ این شیوه کار و افزوده‌های داستان گونه و گفتار آزاد او را دریافته، پنداشته است که این ناهمخوانی از زنده‌ارخاری ثعالبی به شاهنامه ابومنصوری مایه می‌گیرد.

سرانجام درباره شیوه کار ثعالبی باید گفت اگر برخی گفتارش با سخن فردوسی همخوانی و هماهنگی ندارد بدین بهانه تواند بود: ۱- چشم پوشی از برخی سخنان گسترده‌ای که فردوسی، به زیبایی و رسایی و هنرمندانه، در میان دو گفتار یا کردار در یک داستان آفریده و افزوده است. این چشم پوشی و برید گیها، آنگاه بیشتر به چشم می‌آید که می‌بینیم همخوانی گفتار کوتاه ثعالبی با سخنان کوتاه فردوسی (یک یا دوبیت)، بیشترین همسانی و همخوانی را نشان می‌دهد فراوانی آنها نشانه دیگری است از بهره‌گیری ثعالبی از شاهنامه فردوسی. ۲- گذشته از همخوانی‌های شگفت انگیز، دیگر همخوانی‌های سخن این دو تن، همسانی‌ها و معنی نزدیک دو گفتار را در بر می‌گیرد، نه آنکه مو به مو باهم همخوانی داشته باشند. چرا که ثعالبی در برگردان و پردازش گفتار خویش به ناچار از واژه‌ها و سخنی بهره می‌گیرد که خود گزیده و درخور دریافت خواننده عرب زبان شناخته است. ۳- برخی دیگرگونه سازی‌های ثعالبی براین پایه است که پسند و منطق او با پسند و منطق فردوسی جور نیست. آنچه را خود باور دارد و می‌پسندد و منطقی می‌یابد، در نوشتار خود جایگزین سخن فردوسی می‌کند.

درباره زنده‌ارخاری فردوسی بسیار گفته‌اند. کسانی از دنباله روان زوتنبرگ، نا آشکار یا نادانسته، همخوانی‌های شاهنامه فردوسی با کتاب ثعالبی را بهانه‌ای ساخته‌اند که فردوسی گفته به گفته و شاید واژه به واژه از شاهنامه ابومنصوری بهره گرفته و به سرود برگردانیده است، بی آنکه درستی آنرا در برابر نهاد دو کتاب کاویده باشند و چرایی همخوانی گفتار ثعالبی با بیت‌هایی از شاهنامه - که دارای پرداخت هنری و گفتگوی نمایشنامه‌ای و سخن آوری و کوتاه نگاری (گاهی یک پاره یا یک بیت) است - پرسش آنان را برآه‌گیزد و وادارشان کند تا ببینند و سپس داوری کنند. و در نیافته‌اند که چنین پنداشتی به معنی آن است که فردوسی سرانیده‌ای استاد کار و پساوند سازی است که توانایی برگردان مو به موی کتاب کارپایه‌اش را دارد و این گروه همچون کسانی که خود شاهنامه ابومنصوری را دیده و خوانده باشند، در این گمانند که آن چهار تن دست اندر کار شاهنامه ابومنصوری به همراه سرپرستان معماری، چنان هم‌زمان و همدل و همراه بوده‌اند که کتابی هنرمندانه و هم‌سامان و هم‌پهلو با شاهنامه فردوسی آفریده‌اند و فردوسی کاری جز برگردانیدن آن به سرود نداشته است! آنچنان که ثعالبی نیز استادانه آنرا به زبان عربی برگردانیده و کارش؛ درستکاری و زنده‌ارخاری بیش از اندازه فردوسی به کتاب کارپایه‌اش را (که مردم نیازمند آگاهی بدان بودند!) فرا روی مردم ایران نهاده است!

اگر بدبینانه در سخن و گفتار و باورهای پژوهشی بیگانگان باریک بین شویم، و خوانندگان ما را به نازیدن فرهنگی و خود برترنمایی و یک سویه بودن، بدنام‌نسانند! شاید بتوان پنداشت؛ همه کوشش آن بیگانگان همچون تولدکه‌ها، در این است که شاهنامه فردوسی این برترین شاهکار جهانی را به فرود کشانند تا شاهکار هنری هنرمندان سرزمین باختری در اوج و در نخستین پایه بجای ماند. و از همین روی شاهنامه را پست‌تر از ایلید هومر بخوانند و بدانند. تا جایی که به فرموده استاد محمود امید سالار گمان کنند که؛ فردوسی گفتگوی سهراب و هجیر را از گفتگوی هلن و پریام

در کتاب ایلید برگرفته است (۱) ! و برپایه این پندارها، همانندی و همخوانی های شگفت انگیز گفتار ثعالبی با شاهنامه فردوسی می بایست بر گرفته از یک کتاب کارپایه بوده باشد. و چه زیرکانه بزرگی و سترگی و ارزشمندی شاهنامه فردوسی را می زدایند تا نتواند برترین شاهکار جهانی خوانده شود.

سخن درست درباره زنده‌داری فردوسی را می توان در این گفته استاد محمد امین ریاحی دریافت. اگر چه در پایان گفتار ایشان نیز، باور " بهره گیری ثعالبی از شاهنامه ابومنصوری " دیده می شود: « درباره امانت فردوسی و وفاداری و پای بندی او به منابع خود بحث های فراوانی شده، و بعضی محققان در تکیه بر امانت او راه افراط پیموده اند. حقیقت این است که فردوسی هر دو فضیلت امانت و آفرینندگی را با هم داشته تردیدی نیست که فردوسی هیچ داستانی را از خود جعل نکرده، اصول مطالب را از منابع خود به نظم در آورد، و مهم ترین منبع او هم شاهنامه ابومنصوری بوده است. آن کتاب تاریخ پادشاهان بوده، و به روال آن نوع تاریخها کمال ایجاز را داشته و از داستانهای پهلوانی به تفضیلی که در شاهنامه هست خالی بوده است. همچنانکه غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم از ثعالبی هم که منبع اصلیش همان شاهنامه بوده کتابی است خشک و موجز و داستانهای پهلوانی مفصل ندارد. » (۲)

در بررسی گفتار گرایندگان به دیدگاه زوتنبرگ به جز استاد خالقی مطلق که بر پایه نیاز خویش برای ویرایش شاهنامه خود، کتاب ثعالبی را با موشکافی بررسی کرده است، پژوهشگر به این باور رسیده که هیچ کدام به برابر نهادن بایسته دو کتاب نکوشیده اند و پذیرش سخن نخستین بزرگان فرهنگی و شاهنامه پژوهان ایرانی در استوار داشت دیدگاه زوتنبرگ، بهانه ای شده است تا این دیدگاه در گفتار شاهنامه پژوهان بازگویی شود. و گر نه همخوانی سخن طبری با شاهنامه فردوسی در برخی از داستانها مانند؛ داستان جمشید و یزدگرد پور بهرام (بزه گر) و بهرام گور، که در برابر نهاد با کتاب ثعالبی نیز دیده می شود - و می توانست یکی از بهانه های پذیرش دیدگاه زوتنبرگ به شمار آید - این گمان را بر می انگیزد که همانندی این دو سخن می تواند اندازه زنده‌داری فردوسی در برگردان شاهنامه ابومنصوری یا کتابهای دیگر، به سروده را بنمایاند. چون همخوانی گفتار فردوسی و طبری در داستانهای گفته شده دیده و بررسی شود، می توان پنداشت؛ فردوسی توانایی ویژه ای برای برگردان گفتارها به سرود داشته است. و از این روی شاید سخن و گزاف پیروان زوتنبرگ درباره زنده‌داری او، درست باشد. در پاسخ به این بیدار باید پرسید آیا آن چهار تن به همراه معمری در کار تاریخ نویسی خود و فراهم آوردن شاهنامه ابومنصوری: ۱- آیا همچون دیگر کتابهای تاریخی، از کوتاه نویسی بهره گرفته و از افزودن افسانه ها و داستانها به کتابشان پرهیز داشته اند؟ ۲- آیا همچون شاهنامه فردوسی، کتابشان از داستانها و افسانه های کهن سرشار بوده است؟ ۳- به شیوه فردوسی، کتابشان با داستان سرایی و شیرین سخنی و گفتگوی نمایشنامه ای و شیوه پرداخت هنری همراه بوده است؟ و بیاد آوریم گفتار پسندیده استاد کریستین سن را که فرموده: « آن شکوفایی زبان که در روایت فردوسی یافت می شود کاملاً خاص خود اوست و هیچ ارتباطی با منبع اصلی او ندارد. » (۳)

(۱) - محمود امید سالار « هن و هجیر، فردوسی و هومر »، فصلنامه فرهنگ و مردم، سال هفتم، شماره ۲۴ و ۲۵، بهار ۸۷، ص ۳۱.

(۲) - فردوسی، ص ۲۶۰. (۳) - داستان بهرام چوبین، ص ۶۳.

درباره شاهنامه ابومنصوری می توان پنداشت که این کتاب همچون کتابهای تاریخی دیگر، با کوتاه نویسی و چشم پوشی از بسیاری از افسانه ها همراه بوده و دست بالا، به مانند تاریخ طبری، در گزارش برخی از داستانها همچون بهرام گور، با ریزگفتارهایی همراه بوده است و نه بیشتر. و نه آنچنان که در شاهنامه فردوسی می بینیم که خواسته و توانسته افسانه های کهن و داستانهای تاریخی را چنان بهروراند که توانایی ماندگاری در یاد مردم و آشنایی شان با تاریخ گذشته خویش را داشته و همواره بر زبان مردم، و به آسانی، روان باشد و جاودانه بر جای ماند. کاری که در زمینه اش فردوسی پیروز و سرفراز گردیده است.

برخی از شاهنامه پژوهان درباره آشنایی فردوسی با تاریخ طبری، که گمانی درست تواند بود، سخن رانده اند. استاد مهدی قریب نوشته اند: « همین جا ضروری است گفته شود که بسیار بعید است اگر تصور کنیم فردوسی تاریخ طبری را نخوانده و یا اینکه ثعلبی از وجود شاهنامه بی خبر بوده است. پذیرش فرضیه عدم اطلاع این دو مولف از کتب مذکور، باتوجه به شواهد متعدد در آثار آن دوره و طبیعت یک چنین تألیفاتی که دستیابی هر چه بیشتر به منابع و مآخذ تاریخی را ضروری می ساخته - با در نظر گرفتن محدودیت کتب تاریخ در قرن ۴ - بسیار دشوار است. اگر چه اثر طبری و ثعلبی تاریخ صرف می نماید و شاهنامه فردوسی برداشت هنری و داستانی هدف دار از افسانه و تاریخ است با اینهمه آن کیفیت یگانه ای که شاهنامه را از دو تألیف تاریخی مزبور ممتاز می سازد، نه در شکل و نوع هنری خاص حماسه فردوسی که در ژرفنای منطق منسجم و یکپارچه ای نهفته است که بر سراسر مضمون و تفکر منظومه سیطره دارد.» (۱) ایشان درباره شیوه کار فردوسی افزوده اند: « شاعر می کوشیده از میان انبوه اخبار و روایات پراکنده ناقص و احياناً مخدوش و تحریف شده، اصیل ترین و مناسب ترین آنها را بر گزیند، ناهمواریها را هموار سازد، جاهای خالی را پر کند و سپس اینهمه را در یک سیر منطقی به یکدیگر پیوند زند و میان مفاهیم مجرد ارتباط درونی فکری و یگانگی داستانی برقرار سازد. چنانکه می بینیم فردوسی در آغاز کار، اشاره گویایی دارد به اغتشاش روایات باستان که در دست " هر موبدی " پراکنده است و هر " بخردی " راوی روایتی خاص از آن است. شاعر می کوشد این " نامه " را از " دفتر باستان " به " گفتار خویش " درآورد.» (۲)

و یا استاد م. جواتشیر نوشته اند: « دشوار است تصور کنیم که فردوسی طی ۳۵ سال تلاش برای تدوین شاهنامه از وجود تاریخ طبری بی خبر مانده و یا به آن دسترسی نداشته است. به احتمال قریب به یقین فردوسی تاریخ طبری را دیده و هر جا که روایتش با طبری تفاوت دارد، این تفاوت را باید ناشی از اختلاف بینش و سلیقه دانست. مقایسه شاهنامه با تاریخ طبری می تواند سمت این اختلاف را نشان دهد.» (۳)

چون شاهنامه ابو منصور در دسترس نیست و همخوانی سخن فردوسی با گفتار طبری، تا اندازه ای زنهارداری فردوسی را روشن می سازد، بر پایه همخوانی های گفتار آن دو در برخی از داستانها، گمانهای زیربرانگیخته می شود:

۱- فردوسی افزون بر شاهنامه ابومنصوری و دیگر نامه های باستان، از تاریخ طبری نیز بهره برداری نموده است و همخوانی گفتار ثعلبی با سخن فردوسی از شاهنامه فردوسی است. ۲- دست اندر کاران شاهنامه ابومنصوری (۳۴۶)،

(۱) - بازخوانی شاهنامه، ص ۵۱. (۲) - همان، ص ۶۹. (۳) - حمله داد، ص ۲۲.

از تاریخ طبری (پیش از سال ۳۱۰) نیز بهره برده اند، و یا کتاب کارپایه شان با کارپایه طبری یکسان یا نزدیک به هم بوده است. پس بهره گیری ثعالبی می تواند از روی شاهنامه ابومنصوری (دیدگاه زوتنبرگ) یا از شاهنامه فردوسی انجام شده باشد.

همچنان که استاد قریب و دیگران به درستی پنداشته اند زنهارداری فردوسی به کتابهای کارپایه اش، اندازه ای دارد. او به چهارچوب داستانها و افسانه ها زنهاردار مانده است، نه تا آن اندازه که سخن و گفتار آنها را مو به مو برگردانیده باشد و پردازشهای هنری و ساختار نمایی و گفتگوهای زیبا و کوتاه و نمایشنامه ای وی نیز برداشتی زنهاردارانه و استاد کارانه از کتاب کارپایه باشند. اگر ثعالبی و ثعالبی ها در گنجائیدن باورها و دانسته ها و خواننده ها و گزینش های دلخواه آزادند، چرا فردوسی نتواند در ساختار سروده های خویش و گزینش دلخواه و افزودن و پروراندن هنرمندانه گفتگوها آزادی نداشته باشد؟ چرا زنهارداری کسی که فراهم آورنده بزرگترین شاهکار جهانی است، بزرگنمایی می شود و هرگز درباره زنهارداری دیگر سرایندگان ایرانی به کتابهای کارپایه شان، چون نظمی و اسدی و دیگران گفتگویی نیست؟ بی گمان همه سخنان نیک و بد درباره فردوسی از بزرگی و بی همتایی او مایه می گیرد. و یا از رشکی که در دل بیگانه و برخی خودی های اندک کام و آرزومند به نامبرداری و هم پهلویی با فردوسی، نهفته است. و زیرکانه راست و ناراست را؛ به همراه به به و آفرینهای دروغین در هم آمیخته و یا گاهی هم گستاخانه و آشکار، به ویرانی شاهنامه و کوچک نمایی فردوسی دست می یازند. (۱)

...

بسیار سخت است که باور پذیرفته شده از سوی بزرگان را به چالش کشید. به باور ما، لغزش بزرگان همچون بزرگیشان، بزرگ است و می تواند مایه کج راهی مردم و پیروان شود و به گمراهی های بیشتر بیانجامد. در این جستار اگر نامی از بزرگان شاهنامه پژوه و شاهنامه شناس آورده و نمونه ای از سخنشان را به خوانش و داوری گذاشته ایم،

(۱) - نولد که در کتاب "حماسه ملی ایران" ص ۷۰ گفته است: «البته درباره صفات و اخلاق شخصی فردوسی ما حق نداریم صحبت کنیم. اروپایی بی میل نیست بعضی قسمتهای کتاب را بضرر شاعر تعبیر کند. مثلاً ما تعجب می کنیم از اینکه او چندین بار آشکارا و بکنایه و اشاره اظهار می دارد که او امیدوار است صله خوبی دریافت دارد و در مورد دیگر صریحاً می گوید که او برای این نامه، رنج بانتظار گنج می برد، و نیز شکایت دارد از اینکه بزرگان بقدر کافی از او قدردانی نمیکنند و نیز پی در پی از بی چیزی که نصیب او شده است، شکوه می کند. اما ما میبایستی با نظر دقت باوضاع نگاه کنیم. شاعران نیز میخواستند زندگانی کنند، او نیز مانند بیشتر شاعران قرون وسطای مشرق زمین و مغرب زمینی محتاج بمساعدت مردمان عالیمقام بود. حق طبع و حقوق نویسندگی که امروز یک نفر شاعر مشهور را بی نیاز و بزرگان ادبیات عصر را دولتمند میکند، آن روز هنوز وجود نداشت، شاید اگر فردوسی تمام وقت خود را صرف امور ملکی خود مینمود، بعد کافی زندگانی او اداره شده بود، اما در این صورت دیگر شاهنامه ای بوجود نمی آمد... البته او نیز در شکوه و شکایت از بی چیزی بطریق شاعرانه افراط کرده است. اگر در واقع آدم بی چیزی بوده پس میتوانست کمی از شرابخوارگی که در بعضی موارد بان اشاره میکند، خود داری نماید. از موارد دیگر نیز معلوم می شود که زندگانی تجملی هم عادت نداشته است، اما بالاخره کدام آدم فیهیمی میتواند شاعر را از لذت شادکامی که لازم و ملزوم ماهیت اینگونه شاعران است باز دارد. آری برای زندگانی و برای استفاده از زندگانی آن روز هم مانند امروز آدم احتیاج به پول، احتیاج باین عزیز بی جیت داشت.»

از روی گستاخی و خود نمایی و دانش فروشی و زشت یادی از آنان نیست، که رهروان و دوستداران فردوسی، نخستین چیزی که از او می آموزند؛ نیک زبانی و فروتنی و بزرگداشت بهترین ها و پیشگامان است. و چون شاهنامه پژوهان نام برده شده در جستار، با شاهنامه و فردوسی خو گرفته و زیسته اند، پس بزرگواری و شکیبایی و درست اندیشی و فروتنی فردوسی در جانیشان ماندگار شده است و هرگز نه خود و نه دوستداران و پیروانشان از آشکار شدن لغزشها - اگر درست باشد - دلگیر و بی شکیب نخواهند شد و اگر نادرست باشد، با پاسخی منطقی، آب شرم از رخسار پژوهنده روان خواهند ساخت.

در جستار کنونی، تنها سخنان برخی از بزرگان فرهنگی و شاهنامه پژوه گذشته و امروزین را که کارشان بهانه گسترش دیدگاه زوتنبرگ گردیده و می شود، برگزیده و پیوند سخنشان را با گفتار زوتنبرگ و نولد که و استوار داشت دیدگاه آنها، به خوانش گذاشته ایم. و گر نه نشانه های پذیرفتگی دیدگاه زوتنبرگ در گفتار و پژوهش بسیاری دیگر از شاهنامه پژوهان و یا نویسندگانی که با یاد و نام فردوسی کتابی نگاشته اند، دیده می شود و نیازی نبود که از سخن همه در این گزارش یاد گردیده و نمونه آورده شود. و دشواری کار پژوهشگر در همین فراوانی بزرگان و پیروانشان است که دیدگاه "بهره گیری نهایی از شاهنامه ابومنصوری" را پذیرفته اند و می بایست پژوهشی پاسخگو و خرسند کننده و منطقی پیش روی آنان نهاده شود.

نیک بختانه در پایان کار برابر نهاد، که تا آن زمان در گمان بودم که نخستین کسی هستم که نادرستی دیدگاه زوتنبرگ را آشکار خواهم ساخت، به دو کتاب از استادان م. جوانشیر و رکن الدین همایونفرخ دست یافتم و بر من روشن گردید که در این راه تنها نبوده و نخواهم بود. به ویژه کتاب ارزنده ی «حماسه داد» استاد جوانشیر که به پندار من شاهنامه پژوه نبوده و به گونه ای سخن فردوسی را با باورهای خویش همراه کرده و استوار داشته است. کاری که تازگی ندارد و بسیاری از کسان دیگر نیز، که از گمان خویش یار فردوسی بوده اند، چنان کرده و باورها و دیدگاه ها و خواسته های خویش را، با نام و برداشت از فردوسی به بازار آورده اند، همچون: «تراژدی قدرت در شاهنامه: مصطفی رحیمی»، «تجلی عرفان در داستانهای شاهنامه: ماندانا هاشمی»، «ضحاک: علی حصوری»، «تأثیر قرآن و احادیث در شاهنامه: حسن منتصب مجابی»، «معمای شاهنامه: سیامک وکیلی» و بسیاری دیگر.

شگفتی در این است که استاد جوانشیر بیش از هر شاهنامه پژوهی، زبان و خواست فردوسی را دریافته و به زیبایی و به درستی و رسا و گسترده، فردوسی را ستوده و شناسانده است. و دو گفتار بسیار خوشایند ایشان بر هوده و درست خواندنی است: «فردوسی، بزرگمردی است برتر از اندیشه های کوچک نژادی و قومی، او همه انسان ها را از یک ریشه می شناسد. برای او تا پایان هم رومیان از نژاد سلم اندو تورانیان از نژاد تور و همه از یک ریشه.» (۱)، «عظمت حماسه های شاهنامه، ناشی از همین عظمت اندیشه های انسانی فردوسی است.» (۲)

بسیار آسان است که هر کس در استوار داشت دیدگاهش، بهانه هایی را یافته و آنرا بزرگ نمایی و در خور باور نماید و آنچه دشوار است؛ دیگرگون کردن باورهای جا افتاده و پذیرفته شده است که نیاز به کوششی جانفرسا و سخنی

(۱) - حماسه داد، ص ۲۷۸. (۲) - همان، ص ۲۹۳.

بخردانه و خرد پزیر و خرسند کننده دارد. در کار پژوهش، خود فریبی و خود نمودن و خوش باوری گزند جان پژوهشگر و هر دم چنان گریبانگیر اوست که می تواند لغزش و نادرستی کارش را در پی داشته و هوده و ناهوده را در هم آمیزد. که پرهیز از آن دشوار است.

پس از هفت سال پژوهش در راستای پژوهشی ویژه و دلخواه درباره شاهنامه که نیمه کاره رها گردید، پژوهشگر در خویشکاری خود دید تا پیش از کج آفرینی بیشتر، با بررسی و برابر نهاد شاهنامه فردوسی و شاهنامه ثعالبی و کندوکاو در دیدگاه زوتنبرگ، نادرستی « بهره گیری ثعالبی از شاهنامه ابومنصوری » و درستی « بهره گیری ثعالبی از شاهنامه فردوسی » را، استوار بدارد. این کار سه ساله که نیاز به کوششی پیگیر داشت، چنان دشوار و جانکاه بود که در آغاز راه با خویش گفتم: « چو بند روان بینی و رنج تن / به کانی که گوهر نیابی مکن » و در میانه راه که خستگی و ناامیدی چیره می گردید، می گفتم: « نه پیچی به کاری که کار تو نیست / نتازی بدان کو شکار تو نیست »! و در پایان که به برآمد کار امیدوار می شدم، می گفتم: « ز کوشش بود مرد را راستی / ز سستی دروغ آید و کاستی ». این که پژوهشگر تا چه اندازه کامیاب شده باشد، تنها پس از شنیدن و خواندن سخن و داوری شاهنامه پژوهان و دبستانگان به شاهنامه و فردوسی، روشن خواهد گردید.

پژوهشگر امیدوار است؛ شاهنامه پژوهان و دستداران فردوسی، نه تنها در نمایاندن سستی ها، که افزون بر آن با گفتاری درست تر و منطقی تر، پژوهشگر را در فراخوان بازنگری دیدگاه زوتنبرگ و پذیراندن دیدگاه « بهره گیری ثعالبی از شاهنامه فردوسی » یاری فرمایند.

همچنان که در « شیوه و سامان برابر نهاد » آمده است، این جستار نخست با برابر نهاد سه برگردان از کتاب ثعالبی (شاهنامه ثعالبی برگردان محمود هدایت، سال ۱۳۲۸ - تاریخ ثعالبی برگردان محمد فضایی، سال ۱۳۶۸ - شاهنامه کهن برگردان محمد روحانی، سال ۱۳۷۲) و سپس برابر نهاد کتاب ثعالبی با شاهنامه فردوسی (چاپ مسکو، خالقی مطلق، بنداری) و تاریخ طبری و کتابهای مقدسی و حمزه اصفهانی و تاریخی دیگر فراهم آمده است. گفتنی است که چون برگردان استاد محمد روحانی، که به پیروی از استاد سخن فردوسی، برگردان خویش را با واژگان پارسی بسیار همراه کرده و نوشتارشان شیرین زیباتر از آن دو بوده است، آن را برای کتاب کارپایه برگزیده و سپاسگزار ایشانم. و نیز شاهنامه چاپ مسکو را کارپایه برای برابر نهاد ساختم، زیرا دسترسی به همه دفترهای شاهنامه استاد خالقی مطلق تا سال ۸۶ شذنی نبود.

سرانجام سخن، از بزرگواران گرامی استاد ایرج افشار و استاد خالقی مطلق و استاد محمد روشن و استاد احمد اداره چی گیلانی که این پژوهش را بردبارانه به خوانش نشستند و با راهنمایی و سفارشهای بایسته خود و سودمند شناختن آن، پژوهشگر را سرافراز و دلگرم نمودند، سپاسگزارم.

و از آقای محمد ظهیری از کارکنان دلسوز و آگاه کتابخانه ملی رشت که با شکیبایی بسیار مرا در یافتن کتابهای دیر یاب و کمیاب یاری کردند و همه ی بزرگان و دوستان که در این راه باورم بوده اند، سپاسگزاری می نمایم و نیز سپاسگزار خوانندگان و پژوهشگران بزرگواری خواهم بود که با یاد آوری سستی ها و کاستی های پژوهش، پژوهشگر را یاری خواهند فرمود تا انگیزه ای باشد برای بهبود کارهای پی آیندش تا با پرهیز از کم کاری و کم کوشی،

بتواند پژوهشهای آینده خود را ، سودمند تر و شایسته ی بزرگمرد تاریخ فرهنگ ایران؛ فردوسی و مردم پاکنهاد و دوستدار زبان و فرهنگ ایران پیشکش نماید . ایدون باد !

رشت ۱۳۸۷/۱۱/۱

www.ketab.ir